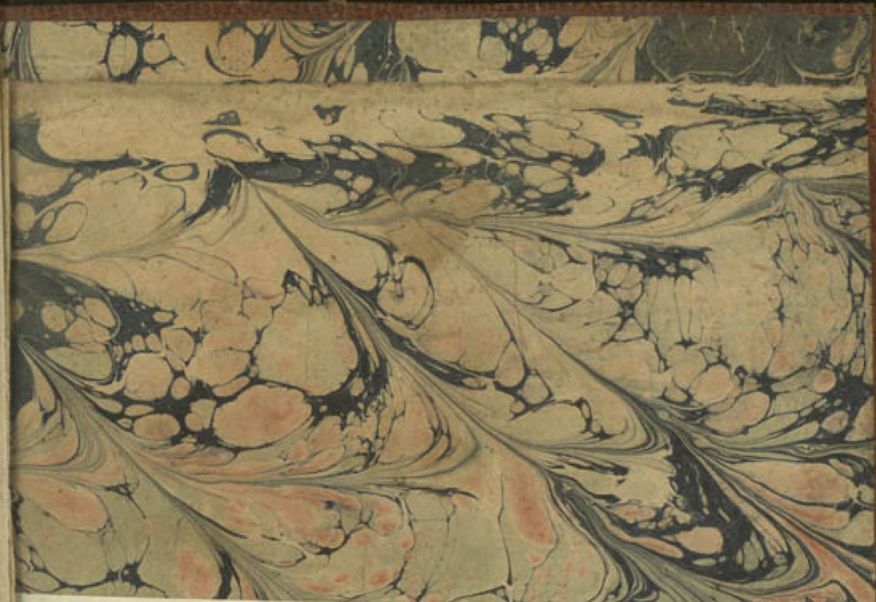
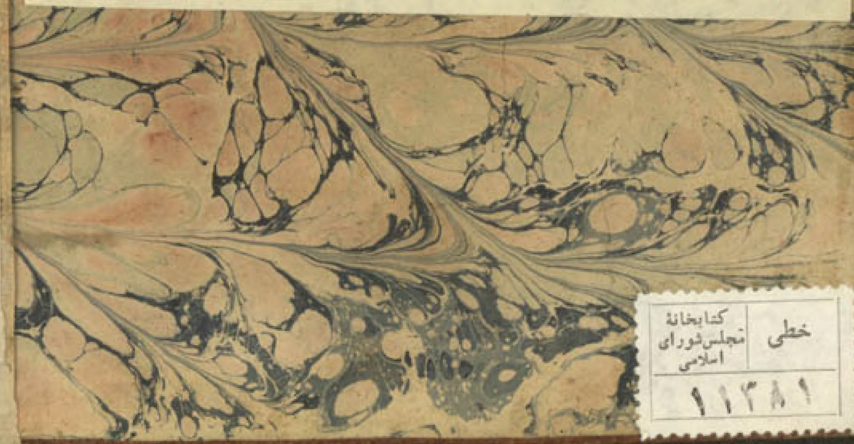
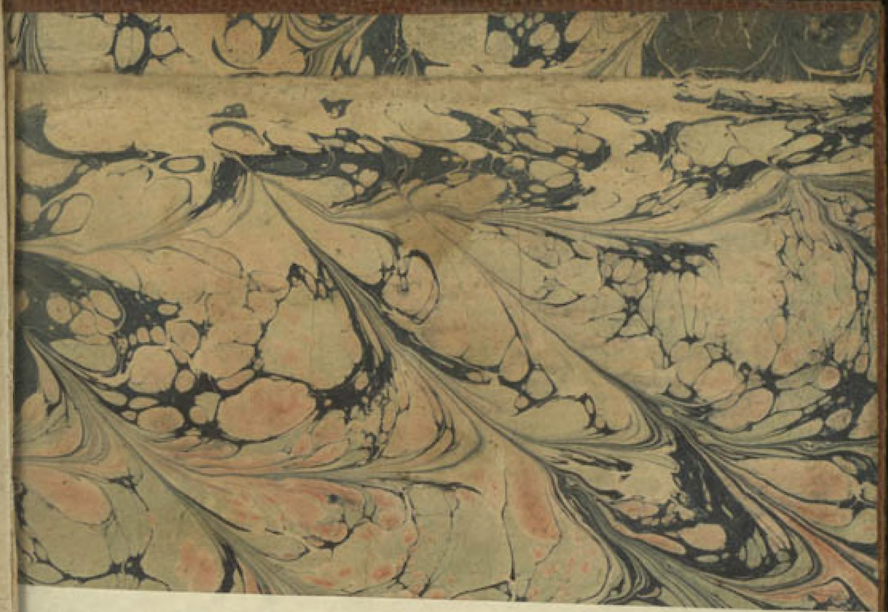
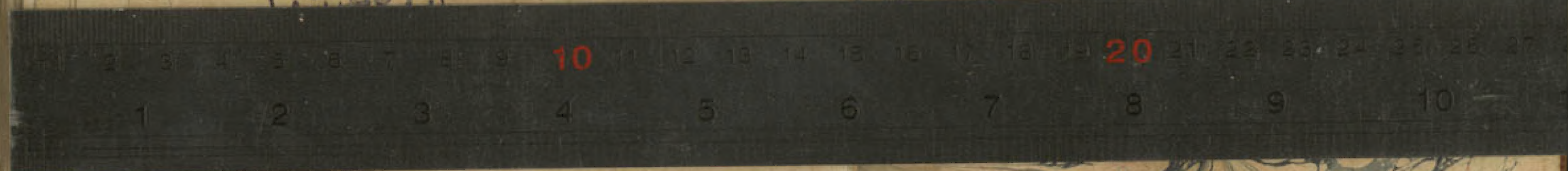






بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی زین السماء الدنیا بزینة الکواکب و نور وجه الغبراء
باشعتها الثواقب والصلوة والسلام علی محمد الذی اشرقت بنور هدایته
المشارق والمغارب وآله الاخیار والائمة الاطهار المنزهین عن المطاعن
والمعایب اما بعد بر ضمیر منیر ارباب فطنت و خاطر منور اصحاب
خبرة اوضح و لایح است که معرفت هیات اجسام سفلی و اوضاع
اجرام علوی از اشرف مطالب و اعلی مآرب است چه غایت آن معرفت
قدرت صانع قدیر و حکمت بالغت خالق خبیر است و از جمله اقسام
این علم شریف مشتمل بر نکات لطیف معرفت مقادیر اجرام
و ابعاد و عجایب اقالیم و بلاد را درین مطلوب عظیم الشان و مقصود
جلیل البرهان دخلی بیشتر و فضلی تمامتر است و چون خطا و ذوی البصیرت

و علماء علم

و علماء علم هیئت از تعرض بمساحت سطح افلاک تغافل نموده اند
و در مساحت سطح ارض و سطوح اقالیم تساهل فرموده اند ملهم غیبی
در خاطر فاتر و ضمیر ذکا قاصر القا نمود که درین ایام خجسته فرجام مختصری
مشتمل بر مساحت سطوح اجسام و مقادیر ابعاد و اجرام و تحقیق مبادی
اقالیم و نهایات آن و تبیین مواضع و اعجوبات هر یک از آن
در قید تقریر و سلک تحریر منضبط و مضبوط سازد بر وجهی که قریب
و بعید از آن مستفید می توانند شد بر مقدمه و دو مقاله
و خاتمه وضع کردم و من الله تعالی ازمة التحقیق اما
مقدمه در بیان اشیائی که مقاصد بر آن موقوف است سطح مستوی
سطحی است که خطوط مستقیمه در جمیع جهات بر آن فرض توان کرد
پس اگر آن سطح را یک خط محیط باشد بر وجهی که داخل آن نقطه
مفروض تواند شد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن خط روند
همه متساوی باشد آن سطح را دایره گویند و آن خط را محیط دایره و آن
نقطه را مرکز و خطی مستقیم که از مرکز خارج شود و از جانبین

آن را قطر دایره گویند و ارشمیدس در کتاب مساحت تکسیر دایره بیان
کرده است که محیط هر دایره اعظم است امثال قطر آن بکسری
و آن کسر کمتر از سبع است و زیادت از ده جزو از هفتاد و یک جزو
بر سبیل تقریب آنرا سبع گرفته‌اند پس اگر قطر هفت ذراع بود
محیط بیست و دو ذراع بود و چون قطر واحد گیرند محیط باشد
ج ح کط مد ثالثه و نسبت واحد را باین عدد نسبت قطر بمحیط گویند
و نسبت قطر بمحیط بر سبیل تحقیق ممکن نیست و در دعای ماثور
واقع است که سبحان من لا یعرف نسبة القطر الی المحیط
الا هو و عادت بآن رفته است که محیط دایره را بسیصد و شصت
قسم متساوی کنند و هر قسمی را جزو و درجه گویند و چون محیط
دایره را برین عدد و نسبت قطر بمحیط قسمت کنند خارج قسمت باشد
فایده و این را اجزاء قطر تحقیقی گویند و اهل حساب نجوم بجهت
سهولت قطر را صد و بیست جزو قسمت کنند و آن اجزاء را
قطر اصطلاحی گویند و در مساحت قطر با اجزاء تحقیقی معلوم باید کرد و چون

مستقیم محیط

مستقیم محیط دایره را بدو قسم مختلف کند آنرا وتر گویند
و هر یک از آن دو قسم را قوس گویند و عمودی را که از یک
طرف قوس بر قطری آید که بدیگر طرف آن قوس گذرد آن را
سهم آن قوس گویند و جسمی که بیک سطح با آن محیط بود در وی جهتی
که در داخل آن نقطه باشد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه بآن سطح
روند همه متساوی باشند آنرا کره گویند و آن سطح را سطح مستدیر و چون
سطح مستدیر قاطع کره شود دایره حادث شود اگر آن دایره
بمرکز کره گذرد عظیمه باشد و الا صغیره و قطر دایره عظیمه قطر کره بود و چون
سطح مستوی کره را بدو قسم کند هر قسمی را قطعه گویند و لامحاله دایره
حادث شود آن دایره را قاعده هر یک از آن دو قطعه گویند و نقطه
که بر سطح مستدیر آن قطعه بود و بعد آن از جمیع اجزاء محیط آن قاعده
متساوی بود آنرا قطب آن قطعه گویند و مقصود درین مقام مساحت
سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر قطعه کره و مساحت نفس جرم
کره است پس میگویم که ارشمیدس بیان کرده است که سطح دایره

مساوی مثلث مستقیم الاضلاع قائم الزاویه است که یک ضلع
زاویه قائمه او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر مساوی
نصف پس چون قطر او در نصف محیط ضرب کنند مساحت
دایره حادث شود چنانچه از مقاله اولی اقلیدس مستفاد میشود
و هم ارشمیدس بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی
اربعه امثال دایره عظیمه آن کره است پس چون اربعه امثال
مساحت دایره عظیمه کره بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید
و هم ارشمیدس بیان کرده است که مساحت سطح مستدیر
قطعه کره مساوی مساحت دایره است که نصف قطر آن
مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطعه بمحیط قاعده آن
ورود پس اول از جدول صب وتر قوسی از عظیمه که بقطب
قطعه گذرد ما بین قطب و محیط قاعده حاصل کنند و آن را
در قطر تحقیقی عظیمه کره ضرب کنند منحط نصف حاصل وتر تحقیقی
بود پس نسبت قطر بمحیط در وتر تحقیقی ضرب کنند و حاصل ضرب

را هم درو

را هم در وتر تحقیقی ضرب کنند مساحت سطح مستدیر قطعه حاصل آید
اما مساحت محیط دایره صغیره بران وجه است که جیب بعد آن صغیره
از قطب را در نصف قطر تحقیقی کره منحط ضرب کنند و حاصل ضرب را
در نسبت قطر بمحیط ضرب کنند محیط آن صغیره حاصل آید باجزاء
که محیط عظیمه بسیصد و شصت جزو بود و تفاضل میان دو سطح
مستدیر از دو قطعه کره سطح مستدیر بود که دو دایره متوازی آن
بود و بجهت مساحت جرم کره میگوییم که ارشمیدس بیان کرده است
که چون ثلث نصف قطر کره در مساحت سطح آن کره ضرب کنند
مساحت جسم کره حاصل آید و بدانکه در مساحت ابعاد و اجرام
متعارف آنست که بفراسخ کنند و فرسخ دو نوع است فرسخ طولی
و فرسخ سطحی اما فرسخ طولی مقدار دوازده هزار ذراع است
هر ذراعی بیست و چهار اصبع و هر اصبعی مقدار شش عرض شعیر
معتدل و قطر ارض و اقطار کواکب و ابعاد آن و ثخن افلاک
و محیطات دوائر ارضی و فلکی و قسی آن را باین فراسخ مساحت

کنند اما فرسخ سطحی سطح مربع است که هر ضلعی از آن یک فرسخ
طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده هزار ذراع است چون
مربع سازند فرسخ سطحی حاصل آید و این صد و چهل و چهار هزار هزار
ذراع سطحی باشد یعنی چهارده هزار و چهارصد تومان ذراع
و جریبی بعرف اهل مساحت سه هزار و ششصد ذراع
سطحی است و چون محاسب حساب کنند بر وی واضح شود که یک
فرسخ سطحی چهل هزار جریب است اما فرسخ جسمی بآن اجسام را
مساحت کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است و مساحت
جرم افلاک متعارف نیست تحقیق فرسخ جسمی در مباحث مساحت
جرم ارض مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **مقاله اولی در مساحت**
سطح ارض و تعیین اقالیم و آنچه بآن متعلق است سطح ارض کری است
بحسب حس و جبال و تلال که در سطح ارض است آنرا از کرویت
حسی بیرون نبرد چنانچه دانهای ارزن که بر سطح کره متصل
شود که قطر آن یک ذراع باشد بلکه نسبت کوهها با کره ارض

به بسیاری کمتر است از آنچه ارتفاع اعظم جبال دو فرسخ
و نصف فرسخ است و در علم هیأت مبرهن شده است که نسبت
ارتفاع اعظم جبال با نصف قطر ارض چون نسبت خمس سبع عرض
یک شعیره است با قطر کره که یک ذراع باشد و بنا بر این در مساحت
سطح ارض و تعیین دوایر بر سطح ارض را بمنزله سطح مستدیر حقیقی
گرفته اند و چون معدل النهار را که منطقه فلک اعظم است قاطع
کره عالم فرض کنند در سطح کره ارض دایره حادث شود و دایره
عظیمه دیگر در سطح ارض فرض کنند که بمبدأ و منتهای عمارات
گذرد و دایره اولی با این دایره منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی را
خط استوا گویند و باین دو دایره سطح ارض بچهار ربع شود
دو ربع از آن در شمال دایره اولی بود و دو ربع جنوبی
فوقانی نیز اندکی مسکون است و باقی سطح ارض همه مغمور
در آب است نزد اکثر اهل هیأت و بعضی گفته اند که آن ارباع
دیگر نیز معمور است و در عجایب المخلوقات آورده است

که چون اسکندر ممالک ربع مسکون را مسخر ساخت خواست
که احوال بحار معلوم کند و بداند که بحر محیط در آن جانب ساحل دارد
یا نه جمعی از مردم شجاع و کاردان را باین امر تعیین نمود و پیش آنها
ما یحتاج ایشان از ماکول و ملبوس و غیر ذالک تعین نموده
و ایشان در کشتی نشسته بحر محیط در آمدند بعد از آنکه کشتی سه ماه سیر کرد
با بودن باد بر وفق مراد جمع مردم در کشتی نشسته از پیش روی ایشان
پیدا شدند و چون ملاقات میان ایشان واقع شد بعد از زمان
اندک بمحاربه انجامید اصحاب اسکندر غالب شدند و جمعی از ایشان را
پیش اسکندر آوردند و چون لغت ایشان کسی را مفهوم نمیشد
هر یک را زنی بنکاح در آوردند و چون فرزندان پیدا شدند
و بلغت ایشان سخن میکردند گفته شد که در آن جا میگویند که بادشاهی
داشتیم که بلاد روی زمین مسخر او شده بود و او را داعیه استعلام
احوال بحار شد ما را بجهت این امر تعیین نمود مدت سه ماه
در روی آب سیر کردیم تا آنوقت که گرفتار شدیم و اکثر اهل علم

برانند که این سخن اعتباری ندارد و خلاف واقع است و بدانکه
این ربع مسکون تمام معمور نیست بلکه در آن بحار و جبال و براری
و اراضی فارغه بسیار است مساحت ربع مسکون جمعی از حکمای
اسلامی در زمان مامون خلیفه بجهت تحقیق مساحت ارض طلب
زمین هموار که از آن مسافت معتدبه باشد اشتغال نمودند
تا در نواحی موصل زمینی یافتند که مناسب مطلب بود و از اجزای
بحار کوه نبود پس در موضعی از آن بآلات صحیحه ارتفاع قطب
ظاهر معدن انهار معلوم کردند و خالد بن عبد الملک مرورودی
با جمعی بجانب شمال متوجه شدند و بر خط نصف النهار چندان
سیر نمودند که یک درجه ارتفاع قطب زیاد شد و علی بن عیسی
اسطرلابی با جمعی دیگر بجانب جنوب متوجه شدند و هم بر خط نصف النهار
سیر نمودند تا ارتفاع قطب یک درجه کم شد و چون آن هر دو
مسافت را مساحت نمودند هر یک نوزده فرسخ بود تقریبا
پس معلوم شد ایشان را که مقدار یک درجه از محیط عظیمه ارضیه

نوزده فرسخ است چه نسبت درجات دوایر عظیمهٔ ارضیه چون
نسبت درجات دوایر عظیمهٔ فلکیه است و قدما حکما که تحقیق
این امر بمثل وجه مذکور اشتغال نموده اند مقدار یک درجه
عظیمهٔ ارضیه را بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی یافته اند و اکثر
اهل هیأت قول قدما را معتبر دارند چه تحقیقات ایشان در اغلب
بصواب نزدیکتر است پس بنا بر قول ایشان میگوییم که چون
بیست و دو فرسخ و دو تسع فرسخی در سیصد و شصت که عدد اجزاء
دایره است ضرب کنند هشت هزار فرسخ حاصل آید و این مقدار
محیط عظیمه است که بر سطح کرهٔ ارض و چون او را بر [illegible]
ثالثه قسمت کنند حاصل آید قطر ارض دو هزار و پانصد و چهل و شش
فرسخ و دو خمس و نصف سدس فرسخی پس چون نصف آن را
در نصف محیط عظیمهٔ ارضیه که چهار هزار فرسخ است ضرب کنند
حاصل آید پانصد و نه تومان و دو هزار و نهصد و شصت و شش فرسخ
و ثلثان فرسخی و این مساحت سطح عظیمهٔ ارضیه است و مساوی مساحت

ربع سطح ارض است و اربعه امثال آن مساحت تمام سطح
ارض است و سابقا معلوم شد که هر یک فرسخی سطح چهل هزار
جریب است پس اگر محاسب خواهد تمام سطح ارض را
بجریب معلوم تواند کرد **تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه** بدانکه دایره
عظیمه که بسمت رأس موضعی و بقطب معدل النهار گذرد
آن دایره را نصف النهار موضع گویند و قوسی از این دایره
که مابین سمت الرأس و معدل النهار بود از جانب اقرب
عرض آن موضع گویند و مساکن خط استوا را عرض نباشد
زیرا که معدل النهار بسمت الرأس آن مساکن میگذرد و در خط
استوا همیشه شب و روز مساوی بود ابتداء عروض از خط
استوا است و در آنجا و در مواضعی که قریب بآنست سالی هشت
فصل باشد دو ربیع و دو صیف و دو خریف و دو شتا
و درختان در سالی دو بار میوه بار آورند و ابتداء ربع مسکون
از خط استوا است و انتهاء آن موضعی است در جانب شمال

که قطب معدل النهار آنجا بسمت الراس بود و دران موضع
شش ماه آفتاب بر روی زمین و شش ماه در زیر زمین
بود و تمام سال آنجا یک روز و یک شب بود و در جنوب خط
استوا عمارت متفرقه است و آن بغایت کمست و نهایت
عمارت موضعی است که عرض شمالی آن شصت و شش درجه و
نیم باشد و دران موضع شش برج که اول حمل منتصف است
یکبار طلوع کند و طلوع آن شش برج دیگر بطریق قری
معموره بود و شش برج که اول آن منتصف است یکبار
غروب کند و آن شش برج دیگر بطریق معهود غروب کند و
از نهایت عمارت تا نهایت ربع مسکون بروج بر چهار
قسمت شود یک قسم ابدی الظهور بود که دایما ظاهر بود و یک
قسم ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود و یک قسم بطریق معهود
طلوع کند و یک قسم دیگر معکوس طلوع کند مثلا آخر ثور
پیش از اول طلوع کند و آخر حمل پیش از اول او و هر قسمی

که مستوی طلوع کند معکوس غروب کند و آنچه معکوس
طلوع کند مستوی غروب کند و چون در قرب خط استوا
عمارت کمتر است آنرا داخل اقالیم نساخته اند و ابتداء اقالیم
از موضعی گرفته اند که عرض آن دوازده درجه و ثلثان است
و همچنین در حوالی نهایت معموره عمارت کمترست نهایت
اقالیم موضعی گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و کسری است
پس از مبدا مذکور تا منتهی مذکور هفت قسم کرده اند چنانچه
طول و هر قسمی را اقلیم گویند و این اقالیم متساوی نیست بلکه
هر اقلیم که بخط استوا اقربست طول و عرض او زیادت
از طول و عرض اقلیمی که ابعد است و طرف جنوبی هر اقلیمی اطول است
از طرف شمالی او و لیکن طرف شرقی و غربی هر دو متساوی است
و سبب تقسیم آن بهفت آنست که در قدیم الایام پادشاهی
بوده که هفت پسر داشته هر یک قسم ملک پسر داده و چون
قسم اول و آخر نسبت با ما دیگر قلیل العماره است ما بین خط استوا

هر قسمی از مغرب است تا مشرق و عرض
هر قسم آن مقدار که از
مبدا جنوبی آن قسم تا
نهایت شمالی او
نیم ساعت در درازی
روز تفاوت
کند

واول اقلیم اول داخل قسم اول داشته‌اند و مابین آخر سابع و نهایت
معموره را داخل قسم هفتم تا تعادل حاصل آید و بعضی گفته‌اند که هر
قسمی را مناسب با آثار یکی از سبعه سیاره یافته‌اند از اخلاق مردم
والوان و سایر نباتات و حیوانات و چون کواکب سبعه است
اقسام نیز سبعه باشد و ما این اقسام را بیاوریم و بعد از هر یک
تعین کنیم و مساحت هر قسم و مساحت اطراف آن ذکر کنیم و در
هر قسمی بعضی بلاد که دران امر عجیب منقولست ایراد کنیم معروف
معروف ما بین خط استوا و اقلیم اول جانب جنوب این قطعه
خط استواست و آن چهار هزار فرسخ است و جانب شمال او
سه هزار و نهصد و دو فرسخ و سه ربع فرسخی است و هر یک
از طرف غربی و طرف شرقی دویست و هشتاد و یک
فرسخ و نصف فرسخی است و مساحت سطح این قطعه صد و یازده
تومان و شش هزار و هفتصد و سی و پنج فرسخ و سدس فرسخ است
وطریق این مساحتها از قواعدی که در مقدمه مذکور شد معلوم شود

اکنون بعض غرایب که درین قطعه واقع است ایراد کنیم
ارم و آن شهریست که شداد بن عاد بنا کرده و در
مابین صنعا و حضرموت و دوازده فرسخ است دور دیوار
پانصد سال بنا را او با تمام رسیده و صد وکیل تعین بوده
و هر وکیلی هزار صانع و عامل داشته‌اند و سیصد هزار قصر
دران بنا کرده بودند و از چهل فرسخ مسافت آب آنجا آورده
بوده و خشتهای آن از زر و نقره بوده است و در انهار آن
عوض سنگ ریزه یاقوت و زمرد و سایر جواهر بوده و بجای خاک
مشک و زعفران و انواع معطرات دیگر کرده بودند که ذکر
آن موجب تطویل است و بعد از اتمام آن با سیصد هزار کس
و اهل بیت همه متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول تا آن شهر
صیحه از آسمان آمد و تمام آن مردم و صناع و عمال همه
هلاک شدند و حالا آن شهر از چشم مردم پوشیده است
و در زمان حکومت معاویه یکی از اعراب که اورا

عبد الله ابن قلابه گمشده‌ای بآن موضع رسید و او را مطلع شد
که در خواب می‌بیند و چیزی از یاقوت و جواهر از آن برگرفت
و نزد معاویه آمد و احوال آن شهر باز گفت تصدیق او ننمود
یکی از علمای یهود که بشرف اسلام مشرف شده بود گفت
که ذکر این شهر باین صفت و ذکر آنکه یکی ازین امت بآنجا
خواهد رسید در توراة مذکور است بلاد زنج شمال آن یمن است
و جنوب آن بیابان و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن حبشه
گویند که زنگی مغموم نباشد و سبب آن اعتدال دم قلب است و
بعضی گفته‌اند که خاصیت سهیل است که در اکثر لیالی آنجا
مرئی میشود و در آن بلاد درختی است که چون برگ آنرا در آب
اندازند و فیل از آن بخورد مست شود و میتوانند رفت او را
صید کنند و نشان او را در جنگ کار نفرمایند و بار کشند
و بجهت گوشت و استخوان او او را صید کنند حضرموت
از بلاد یمن است نزدیک بدریا و از شهرهای قدیمه است

و در قدیم الایام طرف شمالی آن باقیه بوده و در زیر زمین در آن
خوشه گندم بوزن یکمن و هر دانه چند بیضه مرغی از یکی از مشایخ
آن زمان پرسیده‌اند گفت که این حاصل زراعت جمعی است
از امم ماضیه که پادشاهان و امراء و وزرای ایشان عادل بوده‌اند
و علمای ایشان امین و اغنیای ایشان سخی و عوام الناس ایشان
همه منصف برکات این صفات محصولات ایشان باین نوع
نمو می‌یافته و قصر شدید که در قرآن مذکور است و قوم عاد
آنرا کرده اینجاست و قبر هود علیه السلام نیز اینجاست و در
نواحی آن چشمه آبیست که آنرا ماء الخنوثه گویند هر که از آن آب بخورد
مخنث گردد و سرآندیب جزیره ایست در بحر هند هشتاد فرسنگ
در هشتاد فرسنگ و در آن معدن یاقوت سرخ و زرد و سبز
و معدن ذهب و فضه و الماس و بلور است و در آنجا
کوهی است که آنرا جبل رهون گویند و نزول حضرت آدم علیه السلام
از بهشت بر آن کوه بوده و اثر قدم او آنجا در سنگ فرو رفته

وهر روزه دران کوه باران آید چنانچه از قدم او شسته شود

صنعا اعظم بلاد یمن است بساتین و انهار و میوه ها دران
بسیار است امراض دراو کم واقع شود و هر شخص بیمار
که بصحرای آن درآید بهتر شود و انجا نوعی از گندم است
که دریک غلاف ازان دو دانه باشد انجا کوهی است
وبر سر آن کوه چشمه ایست که آب او از جمیع جوانب آن کوه
فرو میریزد و قبل ازانکه بزمین رسد منعقد میشود و این شب
مانیست **ظفار** شهریست درمیان حضرموت و عمان و لبنان
که نوعی از کندر است ازانجا بسایر بلاد برند و غیرت در مردم
ایشان نباشد هر شب زنان ایشان در بیرون شهر آیند
و با مردم اجنبی تا صبح معاشرت کنند و ازواج ایشان
آن احوال مشاهده میکنند و مانع نمی شوند و باز زنان
اجنبیه صحبت میدارند **مقدشو** شهر بزرگیست در ما بین
زنج و حبشه نهر عظیم دارد مثابه نیل مصر که آب او در تابستان

زیادت شود و انجا سهیل نیک مرتفع شود و قطب جنوبی
ظاهر بود و هر شب انجا مثل قمر قطعه ابر سفید پیدا میشود و غایب
میشود و در یک موضع واقع است و حقیقت آن معلوم نیست

یمن بعضی از بلاد یمن خارج از اقلیم اول است در سالی
انجا چهار نوبت زراعت کنند و هر زراعتی در دو ماه
برسد و اشجار سالی دو بار میوه بار آورد و آب آن موضع
شور است و ارض عاد دران بلاد است و انجا تمثالیست که
بر صورت سواریست چون ماههای حرام درآید ازین تمثال
آب شیرین بیرون آید و حوضها ازان پر آب کنند و تا سال
دیگر کفایت باشد و چون ماههای حرام بیرون رود آن آب
منقطع گردد صاحب تحفة الغرایب گفته که انجا نهریست
که در وقت طلوع آفتاب از مشرق بمغرب رود و در
وقت غروب آفتاب از مغرب بمشرق رود

معرفت اقلیم اول

وانچه **بان متعلق است** مبدا آن موضعی است که عرض آن دوازده

درجه و چهل دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده
ساعت و چهل و پنج دقیقه بود و جانب جنوب او سه هزار و
هشتصد و چهل و هشت فرسنگ و مسدس فرسنگ و هر یک
از طرف مشرق و طرف مغرب آن صد و هشتاد و سه فرسنگ است
و مساحت سطح این اقلیم ششصد و شصت و دو هزار و چهل و
چهار فرسنگ و نصف فرسنگ است اما مواضعش الجحه متصل است
با علی عیذاب و معدن زمرد در کوههای آنست و زمرد سبز
و اعلی از آنجا بسیار مواضع برند آنرا المسموم دانند خلاص
شود و افعی چون دران نظر کند حدقه چشم او از سر او بیرون
آید بکیک موضعی هست در زمین آنجا درختی است که از آن
زهر میگیرند و از آن درخت بکسی نمیدهند و در هیچ موضعی
دیگر از آن درخت نیست چنانکه طبان در دیار مصر بلاد حبشه
زمین واسع است شمال آن خلیج بربر است و جنوب آن
بیابان و شرقی آن بلاد زنج و غربی آن بلاد البجه و جنوب آن

که او را زرافه گویند دران بلاد است سر او چون سر شتر است
و شاخ او چون شاخ گاو و پوست او چون پوست گاو
و اظلاف او چون اظلاف گاو و دم او چون دم آهو و
گردن و دست او دراز و پای او کوتاه چنین گویند که ضبع و ناقه
جمع میشود پس حیوانی از آن متولد شود که بعضی از و مشابه
ضبع بود و بعضی مشابه ناقه و چون این حیوان مذکر بود و با
گاو وحشی جمع شود زرافه حاصل آید تغاره شهریست نزدیک
بحر محیط سور آن شهر و دیوارهای خانه او همه از نمک است
و درهای خانهها نیز از قطعهای نمک است که بجلد حیوانات
آن را پوشیده اند و اراضی آن همه شوره زار است باغ
و زراعت نباشد و نمک از آنجا ببلاد سودان برند و بثمن
تمام بفروشند و از عجایب آنست که زمین او همه شوره زار است
و آب چاهها همه شیرین است کوکو شهری بزرگست
از بلاد سودان بعضی مردم او کافرند و بعضی مسلمان و کفارانشان

همه مرد و زن برهنه روند و مسلمانان جامهای دراز
پوشند بر وجهی که خادمان دامن جامه ایشان را گرفته
همراه میروند و آنجا حیوانیست که از پوست آن سپر سازند
و خاصیتش آنست که آهن صلابت آن کار نکند **جزیره ارکی**
در بحر چین است و در آنجا صنفی از انسانند هریک چهار شبر
و برهنه باشند و بر درختها بالا میروند و کلام ایشان لدغ
افاعی است **جزیره زانج** در بحر چین است در آنجا درخت
کافور بسیار بزرگ شود چنانچه در سایه یک درخت
صد سوار میتوانند ایستاد و آنجا صنف کرمیست که بال
دارند چون بال خفاش و می پرند و دانه زیاد آنجا بود و طوطی
آنجا بسیار بود و مرغ دیگرست آنجا که جواری گویند و او
نیز سخن کند افصح از طوطی و آنجا کوهیست که در آن ثعبان
باشند و گاو و جاموس را فرو برند **جزیره نسا** در بحر چین است
آنجا همه زن باشند و [illegible] و بعضی گویند که از باد آبستن شوند

و همه دختر زایند و بعضی گویند درختی است آنجا که چون میوه
آن بخورند دختر آبستن شوند **سجلماسه** شهری بزرگست
در جنوب مغرب نزدیک ببلاد سودان نهری عظیم دارد
و بر کنار آن شهر بساتین و نخل بسیار است و اراضی که در آن
زراعت میشود از هر جانب دوازده فرسخ است و در اول
جمعی از آن زراعت کنند چه اگر زیادت زراعت شود
محصولات آن را کسی نخورد و اگر مردم آنجا مشغول باشند
سفاله در نهایت بلاد زنج است آنجا مرغیست که آنرا
جواری گویند و سخن کند بلفظ فصیح و درست تر از سخن کردن
طوطی لیکن زیاده از یک سال او را عمر نباشد و در آن موضع
طوطی باصناف باشد سفید و سرخ و سبز مردم آنجا عادت
دارند که مگس بخورند و ضعف ایشان آنکه مداومت بر آن مانع
رمد است **سند ابل** از بلاد چین است و معبر ملک آنجا
شهری بزرگست و قطر آن مسافت یک روزه راه است صاحب

صور اقالیم گفته است که ارتفاع سوران نود ذراع است
و بر سر آن سور نهری عظیم است که بشصت بخش میشود
هر بخشی از بالای یک دروازه پایین می آید و نصفی از آن
آب در خارج شهر بزراعات و باغات میرود و نصف
دیگر در شوارع شهر در می آید و هیچ خانه نیست که در آن آب
روان نیست و در انجا فواکه بسیار است و انواع طیب
و انواع جواهر باشد و درهای خانهای ایشان همه از عود است
و اکثر اهل آن کافرند منقولست که غلامان میخرند و بر بتان
وقف میکنند و آن را داخل سخاوت دانند **شریح**
قریه ایست بارض یمن از عجایب دنیا است که آنجا شقی است
نافذ که هر کس ولد الزنا باشد نتواند از آن شق بیرون رود
شیلان از بلاد چین است آب و هوای نهایت
نیک دارد مرض در آن کم باشد و اگر مریض بآنجا در آید
صحت یابد و چون آب بر زمین آن ریزند رایحه عنبر از آن

پیدا شود مردم خوب صورت در آن بسیار باشند مگس و زنبور
و سایر هوام موذیه آنجا کمتر باشد **صین** ولایتی وسیع است
و در اقلیم اول و ثانی و ثالث شریکست گویند در آن
سیصد شهر است و در مسافت دو ماهه راه آب و
اشجار و میوها در آن بسیار است و در حوالی یکی از آن
بلاد غدیریست هر سال یک نوبت مردم بر کنار آن جمع شوند
و اسبی در آن غدیر اندازند و گذارند که بیرون آید و مادام
اسب در آن غدیر باشد باران آید و چون باران بقدر
کفایت بیارد و اسب را بیرون آورند و هر سال که این عمل
نکنند باران نیاید صاحب تحفة الغرائب گفته است
که در بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک
و سنگ اعلا ساکن و از زیر سنگ آرد پاسوس و سبوس
پاآرد جدا جدا بیرون آید و آنجا گربه رایحه نباشد **قاع**
قاع بیابانیست میان عمان و حضرموت چون تاجران

بگذرد و متوجه عمان باشد او از می‌شنود که فلان ابن
فلان با او متاع کذا و بهای آن چندین درهم است
چون بعمان آید بمحک آن را از آن مبلغ زیادت بخرد
کنجویه جزیره بزرگست نزدیک بلاد زنج از عجایب
دنیا نوعی از کرم است آنجا که در سالی سه نوبت انگور
بار آورد و هرگاه یکی باخر رسد دیگری پیدا شود مارب شهریست
میان حضرموت و صنعا آنجا زراعت یک نوبت آب
بخورد و در یک زمین سالی سه نوبت زراعت کنند
و ما بین زرع شعیر و حصاد آن دو ماه باشد حمیره از زمین
یمن است در آنجا درختی است که در ماههای حرام از آن
آب بیرون می‌آید چندانکه همه حوضها پر آب کنند و چون
ماههای حرام بگذرد آب آن منقطع شود معرفت اقلیم
دویم و آنچه بدان متعلق است مبدا آن موضعی است که عرض آنجا
بیست درجه و نیم باشد و غایت درازی روز سیزده ساعت و

ربعی و طرف جنوبی آن سه هزار و هفتصد و چهل و هشت فرسخ
و سدس فرسخی است و طرف شمالی آن سه هزار و پانصد و
چهل و هشت فرسخ و نصف عشر فرسخی است و هر یک از دو طرف
شرقی و غربی آن صد و پنجاه و شش فرسخ و ثلثان فرسخی و مساحت
سطح این اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش فرسخ
و سدس فرسخی است بادام از بلاد هند است
صاحب تحفة الغرائب گوید آنجا صنمی است مضطجع در بعضی
سالها قایم شود و از آن صفیری صادر شود و آن دلیل ارزانی
نرخها بود و هر سال که این از و واقع نشود در آن سال قحط
و گرانی بود ختن ولایتیست در ما بین چین و هند
و در آن شهرها و قری بسیار است اهل آن همیشه مسرور
و فرحان باشند و بعیش و طرب اشتغال بسیار نمایند معدن
کبریت احمر آنجاست و آهوی مشک در آن زمین بسیار بود
آنجا کوهی است که آن را جبل السم گویند هر که بر آن کوه

بگذرد او را ضیق النفس پیدا شود و بعد از آن عمر و یا لکنت شود
کشناباد از قرای قندهار است در کوههای آن سنگی است
که چون آن را در آتش اندازند هر حیوان که دران نظر کند انتفاخ
در بدن او پیدا شود چنانکه ضعف آن شود که بوده است
و چون از کنار آن آتش برود آن انتفاخ زایل شود
جزیره جابه در بحر هند است در انجا صنفی از انسان است
که رویهای ایشان بر سینهای ایشان است و دران کوهی است
که در شب بران آتش عظیم نماید و در روز دود بسیار بود
و هیچکس نزدیک بآن نتواند شد جزیره سقوطره در بحر عرب است
صبر و دم الاخوین از آنجا آورند و صبر در غیر آن جزیره
نباشد و آن صمغ درختی است جمعی از حکماء یونان دران جزیره
ساکن بوده اند و از نسل ایشان آنجا مردم اند و با غیر
قوم خود مواصلت نکنند جزیره کله در بحر هند است صندل
و کافور از انجا آورند گویند درین جزیره چشمه است که از آن

آب بر میجوشد و به ثقبه که در نزدیک است فرو میرود
و قطرهای آب که بر کنار آن ثقبه بماند سنگ سیاه
باشد زویله از بلاد افریقیه است اهل آن را در معرفت
آثار اقدام مهارت تمام است بمرتبه که میان اثر قدم غریب
و متوطن و میان اثر قدم مرد و زن و اثر قدم دزد و بنده
گریخته فرق کنند طایف موضعی است میان او و مکه دوازده
فرسخ است هوای سنگ دارد و گاه باشد که در زمستان
آب آنجا یخ شود و در حجاز و در غیر طایف آب یخ نشود
و در آنجا بساتین و نخل و میوه بسیار است و سجن عارم
آنجاست و آن موضعی است که عبدالله بن زبیر محمد بن
حنفیه را آنجا محبوس ساخته بود و مردم بزیارت آن موضع
بسیار روند طیطبه قلعه است در بلاد هند بر قله جبل و
بر سر آن کوه آب بسیار و مزارع است و در حوالی آن ضیعتی
از طیرات بر صورت قمری جوان در خانه که این مرغ را مسلسل

طعام مسموم در آن اندازند آب از چشمه او روان شود و آن آب
بسته شود و سنگ شود و آن سنگ را بسایند و بر جراحات کنند
مندمل شود و در غیر آن موضع این مرغ نباشد و اگر آن را
بموضعی دیگر برند بمیرد عدن از بلاد مشهور است بر ساحل
بحر هند و آن در فضائی است که از جمیع جوانب بکوه ها محیط
شده است در یکی ازین کوه ها راهی بریده اند و بآن راه درین
موضع می آیند و جبل نار آنجاست و چنین گویند که ناری که از اشراط
قیامت است از آنجا ظاهر شود و بئر معطله که در قرآن مذکور است
دران موضع است و آن چاهی بوده که سلیمان علیه السلام شیاطین را
دران محبوس ساخته است فاس شهر بزرگ است در بلاد
بربر و آن دو شهر است و سیزده دروازه دارد و در جانب
غربی آن شهر است سه هزار طاحونه است و در دو طرف این شهر
قریه و مواضع بسیار است و در داخل شهر سیصد و شصت
چشمه است و در آن حمامی است که در داخل آن حمام چشمه آب

و در هر سرائی جوی آبست و بر در هر سرائی بستانی و درخت
و غرب مثل آن شهری نیست قشمیر ناحیتی است
از زمین هند و در حوالی آن کوههای عظیم است و یک راه بیش
ندارد و بر آن دروازه ایست و از هیچ موضعی دیگر درون نتوان
آمد و قریب هزار شهر و قریه و مزرعه در آن ولایت است
و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمال اند
و در هر سه ماه و شرف آفتاب عید کنند و ثریا را تعظیم
میکنند و بسیار عادت و حیوانات را ذبح نکنند
قلبا از بلاد هند است صاحب تحفة الغرائب گوید
در آنجا عمودی از نحاس است و بر سر عمود تمثال بطها ساخته
اند بنحاس و در پیش این عمود چشمه آبست چون
روز عاشورا شود آن بطها بالها بکشند و منقار خود در آن
آب چشمه در آورند و آب آنرا فرو برند بعد از آن از عمود
چندان آب بیرون آید که یک سال آن مردم را کفایت

باشد مدینه شریفه و آنرا یثرب گویند و آن در زمین سنگستانست
و از خصائص این بلده طیبه اینست که هر کس در آن در آید
رائحه طیب بمشام او رسد و عطرها در مدینه بوی بیشتر دهد
از مواضع دیگر و ولید بن عبد الملک در زمان حکومت
خود بقیصر روم فرستاد و از او طلب صناع نمود که
مسجد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را عمارت
کند چهل کس از صناع روم و چهل کس از صناع قبط
فرستاد و با ایشان چهل هزار مثقال طلا فرستاد و مسجد را
عمارت کردند و اساس دیوار از سنگ کردند و اسطوانات
مسجد از سنگهای مدور ترتیب دادند و در وسط آن عمودها
از آهن در آوردند و سنگها را با ارزیز محکم کردند و سقف آنرا
منقش ساخته اند و مذهب و در دیوار حائط قبله آنرا از رخام
گرفته از زمین تا قد یک مرد و منبر آن حضرت را منبری دیگر
بپوشیدند و در آنجا چاهی است که آنرا بئر البضاعه گویند

هر مریضی که از آب آن غسل کند شفا یابد مکه معظمه زادها الله شرفا
در وادی واقع شده که کوه بر آن مشرف است از جوانب و بناهای
آن از سنگ سیاه و سفید است در تابستان روزها بغایت
گرم شود اما شبها هوای لطیف و معتدل بود و آب خوردنی
آن آب باران است و آب چاههای آن شور است و گویند در این
زمان در نخل که کاریزی جاری کرده اند که آب خنک دارد
و آنجا درخت و زراعت نباشد لیکن در هر فصل سال میوه
که در آن فصل میباشد در بازار یافت میشود و بر جد و حرم
که منارهای قدیمه است گویند از بنای ابراهیم علیه السلام است
و از عجایب حرم آنست که گرگ قصد صید آهو کند در صحرا چون
آهو بحرم در آید گرگ باز گردد و تعرض باو نکند و مسجد حرام
در زمان خلیفه ثانی بنا شد سرها که در حوالی کعبه بوده خریده اند
و مسجد بنا کرده و دیوار آن را بلند ساخته بودند بقدر قامت
مرد و در زمان خلیفه ثالث دیوار آنرا بلندتر ساختند پس عبد الله بن زبیر

آن را عمارت کرد و اساطین رخام نهاد و پس عبد الملک بن
مروان ارتفاع حیطان آن زیادت کرد و پس ولید بن عبد الملک
عمارت و تزیین آن را زیادت کرد و بعد از آن ابوجعفر دوانقی
و پسر او مهدی در تحسین بنای آن و هیأت آن مبالغه نمودند
و طول مسجد سیصد و هشتاد ذراع است و عرض آن سیصد و
پانزده ذراع و مساحت او سی و دو جریب و نیم باشد تقریبا
و اساطین مسجد چهارصد و سی و چهار است و کعبه در وسط
مسجد حرام است مربع الشکل و در خانه از جانب مشرق است
و از زمین بقدر قامت یک مرد مرتفع است و در دو مصراع
دارد طول آن شش ذراع و ده اصبع است و عرض آن
سه ذراع و هجده اصبع و آن را بصفایح نقره مطلّی بذهب
پوشیده اند و طول کعبه بیست و چهار ذراع و شبری است
و عرض آن بیست و سه ذراع و شبری و ارتفاع او بیست و
هفت ذراع و حجر اسود بر رکن شرقی است نزدیک بدر خانه

بزاویه دیوار و آن بمقدار یک سر آدمی است و سیاه و
وباقی آن که در دیوار است سفید است و در زمانی که عبد الله بن
زبیر عمارت کعبه میکرد طول حجر الاسود را معلوم کرده از سه ذراع
بوده است و ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث ذراع است
و میزاب بر وسط دیوار است و بمقدار چهار ذراع از دیوار بیرون
آمده است و کشادگی و ارتفاع و دو جانب او هر یک هشت
اصبع است و باطن او بصفایح ذهب پوشیده اند
و مقام ابراهیم سنگی است مربع الشکل و اثر هر دو قدم
ابراهیم علیه السلام بر آن سنگ است و عمق اثر قدم
هفت اصبع است و چاه زمزم در محاذات در خانه است و قطر
سر آن سه ذراع و ثلثان ذراع است پس دور آن یازده ذراع
و کسری باشد و عمق آن چهل ذراع است و از عجایب کعبه است
که مرغ در طیران خود بر بالای آن خانه نگذرد بلکه چون بمحاذات
خانه رسد بجانب دیگر رود و چون باران بر یک جانب از دیوار کعبه بارد

باروار زانی و فراخی در موضعی بود که دران جانب است کوه
ابی قبیس آن نجات و چنین گویند که هر کس بران کوه کله
بریان خورد او را دران سال درد سر نباشد و دیگر کوه پیدا است
بقرب منا مردم بزیارت او روند بجهت آنکه گوسفندی
که فدای اسمعیل علیه السلام بوده است بر آن کوه فرود آمده است
و دیگر کوه حرا است مردم بزیارت او بسیار روند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعث آنجا عزلت
میگرفته اند عیار ناحیتی است در زمین هند درخت فلفل آنجا
باشد و ثمره آن خوشها باشد چون آفتاب برآید برگها
آن ثمره را بپوشد چرا که اگر آن را نپوشد پیش از ادراک از حرارت
آفتاب تلف شود و آن درخت مباح باشد چون
باد آید خوشهای آن در آب افتد مردمان آن را جمع کنند
هر کسی که خواهد سترقین از بلاد هند است نی نیزه آنجا باشد
چون آن نی خشک شود باد آن را بهم ساید و بسبب حرارت

ملیبار

سترقین

که از حرکت آنها حادث شود آتشی پیدا شود و بسیار باشد
که از آن آتش بمقدار پنجاه فرسخ که ازین نی باشد سوخته گردد
و خاکستر آن طباشیر باشد از آنجا بسایر بلاد برند هند هم از زمین
هند است و شهر و دو گوناگون دران موضع باشد و در هیچ
موضع دیگر نباشد هند ولایت وسیع است طول آن
مسافت سه ماه راه است و عرض آن مسافت دو ماه سند
و هند دو برادر بوده اند از اولاد حام بن نوح و طاوس و انواع
طیور و انواع حیوانات غریبه و اشیاء عجیبه بسیار است آنجا
گوسفندی باشد که او را شش دنبه باشد یکی بر موضع معهود و یکی
بر سینه و دو بر دو کتف او و دو بر دو ران او و آنجا مرغی است
عظیم است و در بعضی از جزایر چون مهر و نصف منقار او مثل کله
کشتی باشد آنرا مردم کشتی سازند و در دریا در آیند و در بعضی
مواضع آن صنفی از مار است که چون کسی را بگزد همچون بیست
بی حرکت و متحیر شود و او را بر تخته چوب بندند و در آب اندازند

زراعت ایشان برنج است

اندازند آب او را بموضعی دیگر برد که دران دار شفاست او را
معالجه کنند و بعد از مدتی بوطن خود باز آید و در بعضی مواضع
آن سنگی است که او را حجر موسی گویند شب او را دران موضع
یابند و در روز اصلا نیابند همه سنگها را بشکند و هیچ سنگ او را
نشکند و در بعضی بلاد هند زمینی است که ریگ آن مخلوط است
بریزهای زر سرخ و دران نوعی از مورچه است که جثه آن با
جثه کلب است چون هوا گرم شود بسوراخها در آیند مردم
بیایند و ازان ریگها آن مقدار که خواهند بتعجیل تمام از خوف
این مورچه بر گیرند و هم دران بلاد چشمه ایست که آن را عین
العقاب گویند چون عقاب پیر شود افراخ او او را بآن
چشمه آورند و او را درین آب بشویند و در آفتاب آورند بعد از
یک لحظه پرهای او و منقار و چنگ نو بر آورد و بقوت جوانی باز آید
معرفت اقلیم سیم و آنچه بآن متعلق است مبدا آن مو
ضعی است که عرض آن بیست و هفت درجه و نیم باشد

وغایت درازی روز سیزده ساعت و سه ربع ساعت
وطرف جنوبی آن سه هزار و پانصد و چهل و هشت فرسخ
و نصف عشر فرسخی است وطرف شمالی سه هزار و سیصد و
سی و دو فرسخ و سدس فرسخی است و هر یک از طرف
شرقی وطرف غربی صد و سی و شش فرسخ و عشر فرسخی است
و مساحت سطح این اقلیم چهار صد و شصت و هشت هزار و
چهار صد و نود و یک فرسخ و دو خمس فرسخی است **ابرقوه**
از بلاد فارس است و از عجایب آن است که باران دران
شهر نبارد مگر اندکی و در حوالی آن باران بسیار آید تا آنجا
که سور است و گویند که آن بدعای ابراهیم خلیل علیه السلام است
اخمیم از بلاد مصر است بر شرقی نیل و در غربی آن کوهی است
دایم ازان آوازی میشنوند چون آواز آب و آوازی
شبیه بکلام انسان و هیچکس حقیقت آن را ندانسته است
ارجان از بلاد فارس است قباد بن فیروز والد انوشیروان است و دران

عاد اول آن را بنا کرده است و در کوه آن غاریست که از
آن آب ترشح میکند هر سال پادشاه بحضور قاضی و اعیان
آن شهر شخصی برهنه را در آن غار فرستد تا این آب را جمع
کند و در شیشه کند و بیرون آورد و آن مومیای سفید است
هر سال قریب صد مثقال زیاده حاصل نمیشود و در زرنک
آن بر نهر طاب پلی بسته اند که یک طاق است و عرض
ما بین قائمتین طاق صد و بیست ذراع است و ارتفاع
آن قریب بدین است و در آن شهر چاهی است که قعر
آن را بسیار رسنها و ثقالات امتحان کرده اند معلوم نشده است
و از آنجا بمقدار بیرون می که طاحونه بر آن میگردد و چاهی
که یوسف علیه السلام را در آن انداخته بودند آنجاست و مردم
بزیارت آن میروند و حواریان عیسی علیه السلام از آنجا بوده اند
اسکندریه شهریست مشهور از بلاد مصر بعضی گفته اند که
بانی آن اسکندر ذوالقرنین است که سد یاجوج و ماجوج

بسته و در قرآن مذکور است و بعضی گویند که بانی آن
اسکندر بن دارا بن فیلقوس الرومی است که شاگرد
ارسطو بوده و بردن او و مابین هر دو زمانی دراز بوده است
و حکما در آن شهر بسیار بوده اند و رصد بطلمیوس آنجا بوده است
و از عجایب دنیا مناره آن بوده است اسفل آن مربع بوده
از سنگ تراشیده و طول آن نود ذراع و بر فوق آن مناره
مناره دیگر مثمن بوده که طول آن هم نود ذراع بوده و بر فوق
آن مناره مدوری که طول آن سی ذراع بوده است و بر سر آن
مناره حکما آئینه تعبیه کرده بودند که چون لشکر روم بعزیمت
جنگ ایشان بیرون آمدندی در آن آئینه مرئی شدندی پس
مردم آنجا تهیه آلات حرب مشغول شدندی یکی از مردم
روم ولید بن عبد الملک را فریب داد که خزاین ملوک
ماضیه در زیر این مناره است و از غایت حماقت جمعی را
با آن رومی بفرستاد و ایشان نصف آن مناره

چند حیث شده و آن آئینه از موضع آن برکنده و شد پس
آن رومی بر بخت دل شد که مکر کرده است و از عجایب
عالم عمودیست بر بیرون اسکندریه چند مناری بزرگ و یک
قطعه سنگ و قاعده آن بر سنگی است مربع بزرگ و بر سر
آن عمود سنگ مربع بزرگ دیگر مساوی سنگ اسفل و آن
از عمل جن است یا از عمل قوم عاد **اصطخر** شهر قدیم است
از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام چاشت بعلبک
خوردی و شام در اصطخر آنجا نوعی از سیب است که یک نصف
آن شیرین است و یک نصف آن ترش **انطاکیه** شهر بزرگ است
از بلاد شام و دور آن دوازده میل است و مدور است
و نصفی از آن بر کوه است و نصفی بر زمین و قطر دایره فاصلش
سور آن سیصد و شصت برج دارد و هر برجی چون یک
قلعه و در آنجا کنیسه است که قبر یحیی بن زکریا علیه السلام
آنجاست و قبر حبیب نجار در مسجد است و در وسط بازار آن

دران شهر

و دران شهر نوعی از موش است که گربه با او مقاومت
نتواند کرد **انصنا** شهر قدیم است از دیار مصر بر شرقی
نیل و بسبب اعمال بد اهل آن را حضرت حق سبحانه و تعالی
و حیوانات را همه سنگ ساخته و حالا مشاهده صورت
زن که با زوج خود خفته و قصابی که گوشت پاره میکند
و کودک در گهواره و رغیف در تنور و غیر ذالک همه
سنگ شده اند نعوذ بالله من ذالک **اهواز** ناحیتی است
میان بصره و فارس و آن را خوزستان گویند صیف آن
بسیار گرم شود و هوام و حشرات کشنده آنجا بسیار است
باشد که ذباب آن چون زنبور بود و اکثر اوقات آنجا ازین
وبا همه باشد و هر غریب که آنجا رسد او را تبی عارض گردد
بامیان ناحیتی است میان غور و خراسان از بلاد غرجه
آنجا چشمه ایست از آن آب بسیار بیرون و در آنجا کبریت
دارد و صاحب جرب چون بآن آب غسل کند شفا یابد

براق قریه‌ایست از قرا حلب در آنجا معبدی است که چون
بیماری شب دران معبد باشد در خواب بیند که کسی اورا
گوید که شفاء تو در چه چیز است واین را بسیار تجربه کرده اند
بعلبک شهر قدیم است بالقرب دمشق آب واشجار بسیار دارد
ودران ابنیه وقصرهاست که اساطین او همه از رخام است
وکوشک سلیمان ووزیر الیاس وقلعه ابراهیم علیه السلام
همه آنجاست ودر قدیم اسم آن بک بوده واهل آن مشتغل
شده اند بعبادت بتی که آنرا بعل گفتندی وحالا مجموع
اسم آن شهر شده است بلبیا شهریست از دیار مصر بر کناره
نیل آنجا طلسمی ساخته اند که چون تمساح از محاذات آن بگذرد
برپشت افتد ونتواند که منقلب شود وهمچنان بماند تا بمیرد واهالی آنجا
صیدش کنند برزم شهریست در بحر مغرب قبر ارسطو آنجاست
ونصاری آنرا زیارت کنند وباستشفاء آنجا روند ابن حوقل
مصری گفته است که در آنجا مساجد بسیار است چنانچه در دمشق

یکی غلوه زیاده از ده مسجد است از آن پرسیدم گفتند که اهل
این شهر از تکبر هیچ جمعی در مسجدی با آن جمع دیگر نماز نگذارند عجیب تر
بیت اللحم قریه‌ایست بر دو فرسخی بیت المقدس که مولد عیسی
آنجا بوده است ودران کنیسه که قطعه نخل دران است گویند که
از نخله حضرت مریم است که در قرآن مذکور است وآب معمودیه
که نصاری فرزندان خود را با آن آب میشویند واعتقاد دارند
که تا با آن آب نشویند نصرانی نشوند آنجاست بیت المقدس
شهر مشهوریست از بلاد شام داود علیه السلام آن را بنا
نهاده وسلیمان علیه السلام تمام کرده ودران زمان که آن
خانه بنا کرده بودند ومصقول ساخته هر کس دران خانه در آمدی
صورت خود را دران خانه بدیدی متقی سفید وصورت فاجر
سیاه نمودی ومسجد اقصی آنجاست ودر وسط مسجد
سنگ بزرگ است واثر قدم پیغامبر ما علیه الصلوة والسلام
بر آنست ومربط براق آن حضرت در شب معراج آنجاست

ومحراب مریم علیه السلام ومحراب زکریا علیه السلام هردو
آنجاست وطول مسجد هفتصد وهشتاد وچهار ذراع است
وعرض آن چهارصد وپنجاه وپنج ذراع است پس مساحت آن
نود وهشت جریب وثلثان جریبی بود تقریبا وانجا هشتصد و
هشتاد وچهار است و ولید بن عبد الملک بران سنگ که در میان
مسجد است قبهٔ عالیه بنا کرده وغرض او آن بوده که اهل شام
تعظیم کنند واز زیارت کعبه امتناع نمایند تا نباید که بر
خصال اهل بیت اطلاع یابند واز بنی امیه برگردند ودر شهر
بیت المقدس چشمه ایست که آن را نهر سلوان گویند چون کسی
غمگین باشد ازان آب بخورد غم آن زایل شود باذن الله تعالی
بیضا شهریست بزرگ از بلاد فارس گویند دیوان آنرا بحکم
سلیمان علیه السلام بنا کرده اند از سنگ سفید ازان جهت آنرا
بیضا گویند آب وهوای نیک دارد ومار وکژدم وحیوانات
موذیه آنجا نباشند ودر بعضی رساتیق آن انگور است

که هردانه

که هر دانه ازان ده مثقال است ونوعی از سیب است که وزن آن
دو شبرست حسین بن منصور حلاج علیه الرحمه ازانجا بوده
تستر آنرا شستر نیز گویند از بلاد اهواز است شاپور
آنجا سدی بسته است از سنگ وآهن وارزیز امتداد آن
قریب یک میل است وتستر بر موضع مرتفع است وبسبب این
سد آب بالا آمده وبرگرد تستر میگردد و در شستر می آید وقبر دانیال
پیغمبر علیه السلام آنجاست تونس از بلاد افریقیه است
ودر آنجا میوهاست که در مواضع دیگر نیست بادام دو مغز
نازک پوست وانار شیرین که تخم ندارد وبهی لعابیست از
خوشبوی وپرآب وعناب بزرگ هر یک چند جوزی
وبسیار چند نارنج وطعم آن شیرین است جزیره کنیسه ودر بحر
مغرب از ناحیه اندلس کوهی است وبران کوه کنیسه در سنگ
بریده اند ودر آنجا قبه است وبر سر قبه غراب است ودر مقابل
آن مسجدی که بزیارت آن میروند وهر کس که آنجا رسد اورا

ضیافت کنند پس بعد و هر کس که آنجا رسد آن غراب
سر در روزنهٔ آن قبه کند و بانگ کند پس صاحب کنیسه چندان
طعام آورد که همه را کفایت باشد **جور** از بلاد فارس است
شهر بسیار است و از هر جانب آن مقدار یک فرسنگ بساتین است
آنرا اردشیر بنا کرده و آنجا چاهی است در قعر آن دیگ مسین است
سرنگون و در آن ثقبهٔ ضیق است که آب گرم از آن بیرون می‌آید
چندانکه چاه پر آب می‌شود و آب بر می‌گیرند پای دلو و رسن **جیزه**
از نواحی مصر است و مدینهٔ ملک ریان است که در زمان یوسف
علیه السلام بوده و آنرا از سنگ گرفته و سرهای دیوار قصر ملک
و منارها و آن ظاهر است و حائط آن قصر از سنگ تراشیده است
و در حائط غرفه است مشرف بر نیل و در آن غرفه دری است
که از آن بتخانهٔ مظلم برسند و بر دیوار آن غرفه مکتوب است
که سجن یوسف علیه السلام است **حلب** شهر خوش هواست
آنرا اهل حجت آن گویند که ابراهیم علیه السلام روز جمعه گوسفندی را

انجا بردی دوشیدی

آنجا بردی و دوشیدی و شیر آنرا بفقرا قسمت کردی و اوانی زجاج
از آنجا باطراف عالم برند و در هیچ جا مثل آن نباشد و در
نواحی آن چاهی است که چون سگ دیوانه کسی را بگزد
و قبل از گذشتن چهل روز از آب آن بخورد شفا یابد
حمص از بلاد شام است آب و هوای نیک دارد و آنجا
مار و کژدم ضرر نرساند و اگر جامه را از آب آن موضع بشویند
و بپوشند کژدم گرد آنکس نگردد و بر در مسجد آن صورتیست نصف
اعلای آن صورت آدمی و نصف اسفل آن صورت کژدم
چون قطعه از طین پاک بر آن صورت نهند و از او در آب اندازند
و کژدم گزیده از آن بخورد شفا یابد **خبیص** از بلاد کرمان است
صاحب صور الاقالیم گوید که در اندرون آن شهر هرگز باران نبارد
و در حوالی آن باران آید والله اعلم **دارابجرد** موضعیست در فارس
آنرا داراب بن فارس عمارت کرده و در آنجا کوهیست از سنگ
سفید و زرد و سرخ و سبز و سیاه از آن ظروف و اوانی

تراش شوند و در سبیل تحفه بمواضع برند و آنجا معدن زیبق است
دمشق آن را بهشت روی زمین گویند بجهت کثرت عمارات
و بسیاری آبهای روان که در مساجد و مدارس و منازل و
رباطات و خانقاه آن باشد و مسجد جامع آن از عجایب عالم است
ولید بن عبدالملک آنرا عمارت کرده و هفت ساله اخراج مملکت شام
دران صرف کرده گویند شصت هزار مثقال زر سرخ صرف نقول
و دواکه صناع آن شده و بر در مسجد دو عمود است از سنگ در غایت
طول و عرض و آن از عمل جن عاد است چه در وسع ابناء زمان
نیست نقل آن و اقامت آن همدان از بلاد کرمان است
در کوه آن غاری است که از درون آن آواز آب می آید و بخاری
مثل دود از آن بیرون می آید و بر حوالی در غار متکاثف میشود و چون
بسیار شود مردم آنرا جمع کنند و آن نوشادر خالص است سابور از بلاد
فارس است آنرا سابور بن اردشیر بنا کرده چون مردم بآنجا
رسند روایح طیبه استشمام کنند بجهت کثرت ریاحین و ازهار

و آنجا میوهای گرم سیر و سرد سیر هر دو باشد خرما و نارنج و جوز و بادام
و غیر ذالک و قراء آن متصل بیکدیگر است چند روز در رسانیه
در حبش باید رفت تا از آنجا بیرون روند سبته از بلاد
مغرب است بر کنار دریا و صخره که موسی و یوشع علیهما السلام ماهی
بریان را نزد آن فراموش کرده بودند آنجاست و آن ماهی
بعد از آنکه نصف آنرا خورده بودند زنده شد و در دریا رفت
و حالا از نسل آن در آن دریا صنفی از ماهی است که طول آن
از یک ذراع بیشتر است و عرض آن یک شبر و در یک جانب
و یک نیم رو و یک نیم بدن و سایر بدن صحیح است و یک نیم تا
استخوان و شوک که غشاء رقیق آن را پوشیده است سجستان
ناحیت بزرگ است از اسجستان بن فارس بنا کرده هوای گرم
دارد و طواحین بسیار که بباد روانست و آنجا ریگ
باد از موضعی بموضعی دیگر رود و بعضی قری و مواضع آن در ریگ
منطمس میشود و قنفذ و سلحفات را آنجا متعرض نشوند بجهت

سبته

اگر باد امی کنند و انجا مار بسیار است و رستم که مشهور بشجاعت است
از انجا بوده و در زمان بنی امیه که بر مرتضی علی رضی الله عنه لعنت
میکردند ایشان لعنت نکردند و هر چند تفرقه و ایذا بایشان
رسانیدند **سخا** از نواحی مصر است در مسجد جامع آن سنگ
سیاه است که بران علامتی است چون آنرا از ان مسجد بیرون
آورند عقارب بسیار دران موضع در آیند و چون آنرا باز
بمسجد برند بیرون روند **سدوم** قصبه قریه قوم لوط است و انجا
میاه و اشجار بسیار بوده است و درین زمان مغلوب است
و دران زرع و گیاه نروید زمین سیاه است مفروش بسنگهای
سیاه اهل تواریخ گفته اند که آن سنگهای است که بر قوم
لوط باریده است **سمنون** از قراء کرمانست و در وسط
آن حصاری است که دران موش نباشد و اگر موش را آنجا برند
چون بزمین آن رسد بمیرد **سنام** منزل انبیا و معدن
اهل علم بوده است و اهل آن مشهورند بطایفه حاکم خود هر چند

که ظالم باشد و انجا انواع میوه هاست و در بادیه شام صنفی از
اشجار است که در شب برگهای آن چون چراغ روشن باشد
و هر چند شب تاریکتر بود روشن تر نماید و چون آن برگ را
از درخت باز کنند هیچ روشنی نماند **جبل طور سینا** انجاست
و مقرب مدین و جبل لبنان نیز انجاست نزدیک بحمص
و دران کوه انواع میوه هاست و ابدال دران کوه بسیار باشند
بجهت رزق حلال **شیراز** از بلاد فارس است آب و هوای
نیک دارد و شیراز ابن طهمورث آن را بنا کرده و محمد بن قاسم بن
عقیل پسر عم حجاج بن یوسف او را عمارت کرده و بعد از انکه ویران
شده بوده و اصحاب تواریخ گفته اند که هر کس یکسال بشیراز اقامت
بکند امر معیشت بر وی آسان گذرد و سبب آن او را معلوم نبود
و در انجا نوعی از تفاح است که نصف آن بغایت شیرین است
و نصفی بغایت ترش و صناع حاذق دران بسیار باشند
و علما و شعرا و اهل فضل در انجا بسیار بود و قبر سیبویه نحوی

انجاست صعید ناحیتی است در ولایت مصر در جبال آن
غارهاست که در آن موتی‌اند از دو داوی و مرغ و گربه و سگ
و غیر آن همه مکفن ملفوف که آن همه بر حال خود است و هیچ تغیّر
در آن ظاهر نیست و در انجا سنگهای خورد است مربع و بر آن
نقشی است شبیه بسکه دراهم و دنانیر گفته‌اند که آن دراهم و دنانیر
قوم فرعون است که مسخ شده‌اند بدعای موسی علیه السلام بمکان الله
تعالی ربنا اطمس علی اموالهم صقلیه جزیره است از جزایر اهل مغرب
مقابل افریقیه در آن بلاد و دو قریست و معادن ذهب و فضه
و نحاس و ارزیز و آهن و شبه و نوشادر و زاج و توتیا و سیماب است
و انجا حیوانات گزنده و سباع درنده نباشد و در صحرای آن
زعفران بسیار باشد و در انجا کوهی است که از اجبال النار گویند
شبها در آن کوه آتش بسیار مشاهده میشود و در روزها دخان بسیار
با وجود این قله آن کوه هرگز از برف خالی نیست طبریه شهریست
نزدیک دمشق و انجا حمامهاست که بر سر چشمهای آب گرم ساخته‌اند

واحتیاج باتش ندارد و قریب است از اعمال طبریه که در انجا
عمارت قدیم است گویند سلیمان علیه السلام آنرا بنا کرده در آن
دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوشبوی هر یک از این
مخصوص است بمرضی چون صاحب مرض بآن آب غسل کند
شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید که در طبریه نهر عظیم است
که نصف آن گرم و نصف آن خنک است و سنگ بکر انجه نشود
و قبر لقمان حکیم انجاست گفته‌اند هر کس چهل روز آنرا زیارت
کند حکیم شود و انجا [illegible] چشمه است که در هفت سال متوالی از آن
آب بسیار بیرون آید و در هفت سال دیگر خشک شود غزه
موضعی است نزدیک ساحل آب و هوای بغایت نیک دارد
و در انجا هرگز عقرب نباشد و اگر خاک آنرا بر عقرب ریزند
بمیرد و دیگر حیوانات موذیه نباشد عین جاره از اعمال
حلب است اهل تواریخ گفته‌اند که بقرب آن سنگ عظیم قایم
چون آن سنگ را میدارند زنان آن موضع از غلبه شهوت

دیوانه شوند و از خانها بیرون آیند و از مردان طلب قضای شهوت
کنند تا وقتی که آن سنگ را قائم سازند عین الشمس از نواحی
مصر است بر کنار نیل و تختگاه فرعون است و عمارات فرعون
حالا در زیر ریگ منطمس شده گویند که درین موضع بوده است
که زلیخا پیراهن یوسف علیه السلام را پاره کرده است و درخت
لبسان درین موضع است و در مواضع دیگر هر چند از آن درخت را
کرده اند روغن از آن حاصل نشده گویند چاهی است که این درخت را
از آن چاه آب میدهند و عیسی علیه السلام در آن چاه غسل کرده
و آن از خاصیت این آب است و از عجایب دنیا آنجا مناره است
از یک سنگ سرخ منقوط به نقطهای سیاه آن را تراشیده اند و
مربع الشکل است و طول آن صد ذراع زیاده است و ظاهر که از
عمل جن است و بر سر آن غشاء است از مس و از تحت این غشاء
قطرات آب ترشح میکند و تا ده ذراع پایین می آید و از آن
در نمی گذرد و بر موضع سیل آن طحلبی پیدا شده است و شب و روز

این آب از آن ترشح میکند غوطه ناحیت است از ولایت دمشق
که محدود است بآن از جوانب کوههای عالیه و در آن مسجدها است
و همه بساتین و قصور و عمارات آن نیکوست و آب آن از آن
کوههاست گویند که از احسن بلاد الله است و آن را از جنان
دنیا شمرند قیروان شهری بزرگ است در افریقیه و از عجایب دنیا
آنجا دو اسطوانه است که جوهر آنها معلوم نیست و هر روز جمعه
پیش از طلوع آفتاب از آن آب ترشح کند و در باقی آن
روزها این آب نیست کابل بعضی آن را از بلاد هند شمرده اند
و بعضی از زابلستان و در جبال آن معادن آهن است و قلعه
مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی آن برف آمده و در آن
شهر برف نباشد و هلیله کابلی منسوب بآنست که ملک لائق
آنجا درخت هلیله نباشد لیکن تجار هلیله از آن موضع
می آورند و از آنجا به بلاد دیگر میبرند بدین جهت آن را به کابل
نسبت کنند و زعم اهل هند است که ملک لائق شاهی هند

نباشند تا کار را منحرف سازد **کدال** ولایتیست در جبال
افریقیه گفته‌اند که ربع حنطه در هیچ موضعی مثل آن نباشد
بسیار است که یکمن گندم که زراعت کنند پانصد من
حاصل شود **کرمان** ولایتی مشهور است شرقی آن مکران است
و غربی آن فارس و شمال آن خراسان و جنوب آن
بحر فارس شهر کرمان را کرمان بن فارس بن طهمورث
بنا کرده و آنجا معدن توتیا است و در آنجا نوعی از درخت است
که چوب آن را آتش نسوزد و درخت قطن و بادنجان
آنجا اشجار عظیمه شود و در نواحی آن موضعی است که چون
سنگهای آن را بعضی بر بعضی بسایند باران پیدا شود و در
بعضی جبال آن ولایت سنگهاست که میسوزد چون هیزم
کفرطاب شهریست میان حلب و معره در بیابانی که آب ندارند
و چاه کنده‌اند در آن موضع تا سیصد ذراع تا به آب نرسیده
حوضها دارند که از باران پر آب میشود و اصلا آب روان

و آب چاه ندارند **کفرنجد** قریه‌ایست از اعمال حلب کوهی است آنجا
که آن را جبل السماق گویند و در آن سماق بسیار باشد و چشمه
آب گرم است در آن کوه هر حیوانی که علقه متشبث بحلق او
شود چون از آن آب بخورد و در گرد آن چشمه بگردد علقه ساقط
گردد **کردرا** قلعه‌ایست بطبرستان از عجایب دنیا بعضی
بعضی از اصحاب تواریخ گفته‌اند که بلندی آن مرتبه‌ایست
که مرغ در طیران خود از آن بالاتر نتواند رفت و ارتفاع آن
از ارتفاع ابر زیاده است چنانچه گاه است بر قله آن باران
نباشد و بر سفح آن باران شود و این از خرافات اهل تواریخ
است چه ارتفاع ابر بهفده فرسخ میرسد چنانکه در کتب هیأت
مبین شده است چگونه ارتفاع دیوار این قلعه از هفده فرسخ زیاده
باشد **بربوط** قریه‌ایست در دیار مصر نزدیک باسکندریه اهل
آن طویل العمر باشند و در هیچ موضعی کسی که عمر او اطول باشد
از عمر آن مردم یافت نمی‌شود **مصر** ولایتی مشهور است

مسافت هر یک از طول و عرض آن ولایت چهل شبانه روز
راه است و از جمله عجایب آن ولایت آنست که در بعضی از نواحی
آن چون باران نباشد گیاه و زرع آن نیکوتر بود و اگر باران
آید ضعیف بود دیگر زیادتی آب نیل است در وقتی که نقصان
آبها باشد در سایر مواضع و مامون خلیفه در وسط نیل مسجدی
بنا کرده و در جوار مسجد حوضی و در آن حوض عمودی قایم
ساخته از رخام سفید که طول آن بیست چهار زراع است و منفذی
از نیل بآن حوض که آب در آن می آید پس چون شانزده زراع
آب بالا آید خراج بر اهل مصر لازم سازند و اگر از این زیادت
شود تا بیست زراع در آن سال محصولات بسیار بود و از زیادتی
بسیار شود چون از آن بگذرد سبب خرابی شود و در آن بلاد
گیاهی است که از آن ریسمانهای کشتی سازند و چون مثل فتیله
از آن بسازند چون شمع بسوزد و بطیخ هندی آنجا بغایت بزرگ
شود و بزرگی آن بمرتبه رسد که یک شتر قوی طاقت حمل دو عدد

ازان دارد

ازان ندارد و در آنجا مرغی است سیاه و بزرگ و سر او سفید
و از ماهی نیل میخورد و از آنجا بموضعی دیگر نمیرود و آنرا عقاب
النیل خوانند و در وقت ابتدای طیران او بآواز بلند بلفظ فصیح میگوید
الله فوق الفوق و همه کس آنرا میشنوند و در بعضی نواحی مصر
حوضی است که آنرا از سنگ بریده اند و چشمه ایست قریب آن
حوض که آب آن بآن حوض می آید چون حایض یا جنب دست بآن
آب زند آن چشمه باستد و آب حوض بدبوی گردد و چون آب
آن حوض را بیرون ریزند و آن حوض را پاک کنند دیگر باره آب
عود کند و در آن بلاد کوهی است که آنرا جبل معظم گویند و معدن
زبرجد است و در آن کوه مقبره ایست که هر میت را آنجا دفن کنند
از هم نریزد و قبر روبیل بن یعقوب و قبر الیسع علیه السلام آنجاست
و از مواضع آن ولایت موضعی است که آنرا ناطول گویند
و آنجا غاری است و در آن غار چشمه ایست که چون از آن چشمه
بیرون آید و آنرا بر گل ریزند موش شود و از عجایب دنیا

هرامان مصر است در محاذات قطاط و هر یک از ین دو هرم
حبشی است که از احجار عظام بنا کرده اند مربع القاعده و مخروط
الشکل ارتفاع راس آن مخروط سیصد و هفده ذراع است
و چهار مثلث متساوی الاضلاع بآن محیط است که هر ضلعی
از آن اضلاع چهارصد و شصت ذراع است و سنگها را
چنان برسم ترکیب کرده اند که در آن هیچ ارتفاع و انخفاض
نیست اگر ضلع چهارصد و شصت ذراع است مقتضی حساب آنست
که ارتفاع راس مخروط سیصد و بیست و پنج ذراع باشد
والله اعلم گویند که بر او نوشته اند بخط عرب انی بنیتهما
فمن یدعی قوة فی ملکه فلیهدمهما فان الهدم ایسر من البنا
و در بنای آن اختلاف است بعضی گفته اند که در قبری از قبور
قدیمه صحیفه یافته بودند و در آن اخبار وقوع طوفان نوشته بود
پیش از وقوع طوفان بچندین سال پادشاه زمان که او را
سوری بن سهلوق میگفتند امر فرمود تا مقبره بجهت او بنا کردند

وآن هرم

وآن هرم شرقی است و مقبره دیگر بجهت برادر او و آن هرم
غربی است و بعد از وفات ایشان را آنجا دفن کردند و غرض
ایشان آن بود که از آب مقبره ایشان منهدم نشود و در بنای
آن مقبره ها در زیر زمین است و حالا ظاهر نیست و بعضی گفته اند
که بانی آن ادریس پیغمبر است علیه السلام و او عالم شده بود
بوحی یا بدلایل نجومی بواقعه طوفان قبل هرامان را او بنا
کرده بجهت حفظ اموال و صحایف علوم و بر هر تقدیر
بنای آن بعد از طوفان نوح علیه السلام بوده و در سنه خمس و اربعین و ار
بعماء هلالیه گذشته از طوفان چهار هزار و ششصد و بیست و
پنج سال والله اعلم و از عجایب دنیا قنطره نهر سنجه است که در
دیار مصر است و عرض آن نهر سیصد ذراع است و آن قنطره
یک طاق است از سنگ تراشیده بنا کرده اند طول هر سنگ
ده ذراع است و عرض آن پنج ذراع مکران ناحیتی است نزدیک
بارض سند صاحب تحفة الغرایب گوید که در آن ناحیه نهری است

که بران قنطره ایست از یک قطعه سنگ هرکس که بران قنطره
گذرد وقتی پا رکند هرکس را احتیاج بقی میشود وبران قنطره بگذرد
او را قی میشود منیف مدینه فرعونست گویند اول شهری که بعد از
طوفان در بلاد مصر بنا کرده اند اینست وآن نزدیک بقسطاط است
بعضی ارباب تواریخ گفته است که دار فرعون دران شهر است
وپیوه و غیر فرشها و حیطان آن دار همه از یک سنگ تراشیده اند
چنانکه ملتقی هیچ در هیچ ظاهر نیست وبعضی از آثار آن درین
زمان ظاهر است واز عجایب وبنا کنیسه ایست مسقف است دران
موضع که طول وعرض آن بسیار است وسقف آن یک حجر است
موته از حدود شام است زمین آن یهود را قبول نکند واگر
یهودی را دران موضع در قبر کنند از قبر بیرون افتد واز
عجایب وبنا آنست که چون زن را ولادت واقع شود
بعد از ولادت بکارت او عود کند مورجان از اعمال فارس است
ودر جبل آن کهفی است که از سقف آن آب تقاطر میکند

اگر یک کس دران غار رود چندان آب بیرون آید که هم او را
کفایت باشد واگر هزار کس درون رود چندان آب بیرون
آید که همه را کفایت باشد ناصره قریه ایست بقرب طبریه
واشتقاق نصاری ازانست واهل آن قریه مریم علیها السلام را
تهمت کرده اند بشومی آن هیچ دختر که آنجا متولد شود بکر
نباشد ودر آنجا درخت ترنج است که ثمره آن بر صورت آدمی
باشد که او را دو سینه ودو دست ودو پای باشد وموضع
فرج او مشقوق بود فزاده شهریست نزدیک بقیروان وترا
از ان میرود بقسطنطنیه ودران راه چوبها قایم است
که اگر در یمین یا در شمال آن روند زمین چون صابون نرم باشد
وبآن زمین فرو روند وهلاک شوند وبسیار لشکرها دران
زمین در آمده اند که دیگر از ایشان ظهور نیامده وادی رمل
صاحب عجایب الاخبار گوید وادی ایست در زمین مغرب
نزدیک ببلاد اندلس دران ریگی است که چون آب میرود

هر کس دران دره هلاک شود یکی از سلاطین حبشه آنجا رسید
وحال آن ریگ اورا معلوم شد بصورت سواری از نحاس
فرموده که ساخته اند و بر پیشانی آن صورت نوشته است لیس ورای
مذهب فلا یتکلف احد المضی الی الجانب الآخر **وادی موسی**
قرب بیت المقدس است زیتون بسیار بود آنجا و چون
موسی علیه السلام با وفات نزدیک رسید سنگی که ازان دوازده
چشمه آب روان میشد بجهت قبایل بنی اسرائیل آن در کوهی
ازان قریه درمیان سنگ متمیز ساخت بعضی از اصحاب تواریخ
گفته اند که آنجا رسیدم و آن سنگ را مشاهده کردم حجم آن چون
حجم کله بزی بیش نیست و در تمام آن کوه سنگی مثل آن نیست
سنجر از بلاد جرجان است خرما و نارنج و انار و انجیر آنجا بسیار
بود و از عجایب آن موضع آنست که هر کس ساکن آن شود
طحال آن بزرگ شود **هرات** از بلاد فارس است نزدیک
به اصطخر و هرات خراسان منسوب بساتین و اشجار و میوها

وران بسیار بود و هر سال بوقتی که درخت غبیرا گل بیرون
آورد زنان آنجا را شهوت غلبه کند چنانچه تعرض مردان
کنند هر سال دران وقت این حالت پیدا شود و چنانکه
گربه را در حوالی نوروز **بیدان** قریه ایست بزمین فارس در
مابین دو کوه و آنجا چاهی است که دایم ازان دخان بیرون آید
و هیچکس نزدیک آن نتواند شد و اگر مرغ بر بالای آن چاه
طیران کند بسوزد و دران چاه افتد **یابسه** جزیره ایست در بحر
در آنجا شهرها و دهها است و آنجا سباع و مار و کژدم نباشد
و اگر سبع و مار و کژدم دران جزیره در آید همان زمان که استنشاق
هوای آن کند هلاک شود و آنجا میوها بسیار بود و قبح در کوهها
او بسیار باشد والله اعلم **معرفت اقلیم چهارم و آنچه بآن متعلق است** مبداء آن
مواضعی است که عرض آن سی و سه درجه و ثلثان درجه باشد
و غایت درازی روز چهارده ساعت و ربع باشد و طرف
جنوبی آن سه هزار و سیصد و سی و دو فرسخ و بیست فرسخ است

وطرف شمالی آن سه هزار و صد و چهار ده فرسنگ است و هر یک
از دو طرف شرقی و غربی آن صد و نود و نه فرسنگ و خمس فرسنگی است
و مساحت سطح این اقلیم سیصد و هشتاد و هشت هزار و سی و هشت
فرسنگ و ربعی است و بعضی مواضع که در آن اقلیم است این است
که مذکور میشود موضعی است نزدیک بسماوه بعضی از کوت
عجم نهری که قریب است قنطره بنا کرده است که مقدار طاق است
و در روی زمین گویند مثل آن نیست و ما بین این قنطره و سماوه
زمینی است که در آن گل بسیار شود همان پادشاه مقدار دو فرسنگ
سنگ فرش کرده تا مردم رهگذری را زحمت نشود آذربیجان
ولایتی است مشتمل بلاد و قریه و جبال و انهار بسیار و جبل
سبلان کوهی است در آن بلاد بقرب اردبیل و در عالم کوهی
از آن بلندتر نیست و بر آن قبر بسی از انبیاست و بر سر آن کوه
چشمه است بغایت خنک و در اسفل کوه چشمهای آب
گرم است که بیماران بجهت استشفا آنجا آیند و نهر ارس در آن

ولایتی است گویند هر کس بر آن نهر پیاده عبور کند چون پای خود
به پشت زن حامله بمالد در وقت وضع حمل آن زن آسان
گردد و نهر زلوبه آنجاست و آن نهری است که آب بسیار دارد
و اگر سوار در آن آب در آید آب از سر او بگذرد و در موضعی که از آ
مرند گویند بزمین فرو رود و از آن هیچ اثر نماند و چون چهار
فرسنگ از آن موضع دور شود باز بر روی زمین آید و در آن ولایت
چشمه است که آب آن سنگ شود و چون قالب خشت از آن پر کنند
و یک لحظه بگذارند سنگ چون خشت حاصل آید آمل از بلاد
طبرستان است از عجایب آنجاست که چون گوسفند در آنجا
لاغر شود هر چند او را تربیت کنند و بعد از کشتن ماه از وی
استخوان ماند ابله ناحیتی است از بصره در آن اشجار
و انهار بسیار است بمرتبه که آفتاب بر اکثر اراضی آن نتابد
و قریه در میان اشجار مرئی نشود و آن را از جنان دنیا شمرده اند
و انهار آن ماخوذ از دجله است ابهر از بلاد جبال است

و اشجار دران بسیارست از انشا بور و ذوالاکتاف بنا کرده
و دران امرودی حاصل میشود هر یک چند نارنجی بغایت شیرین
و پر آب و در تمام زمستان آنرا تازه نگاه دارند و در نواحی
اصفهان شهر کوچک دیگرست از آن ابهر گویند ابهر و آنرا
باور نیز گویند باوردین جودرز آنرا بنا کرده آب بد دارد و چیز
غریب که از آن آب بخورد عرق مدینی او را پیدا شود و
مردمی که دران مقیم اند اکثر اوقات بآن مبتلی باشند و فضیل بن
عیاض که از کبار مشایخ است از آنجا بوده اردبیل از بلاد آذر
بیجان است آب و هوای نیک دارد و بجوانب آن کوه بسیارست
و در دو فرسخی آن کوهی بلندست هرگز بی برف نباشد
مردم آنجا اکثر غلیظ الطبع و بدخلق باشند ابو حامد اندلسی گوید
در بیرون آن شهر سنگ بزرگ است که شبیه است بآدمی
زیاده از دویست من چون مردم محتاج باران باشند آنرا
بر عجله نهند و در شهر آورند باران بیاید و مادام که آن سنگ

در شهر باشد باران آید اصفهان شهر بزرگ است آب و هوای
نیک دارد و بیماری کم باشد و مردم خوب صورت و خوش
و میوه آنجا بسیار باشد و سیب تا یکسال دران تازه بماند
و گندم در آنجا سبوس نخورد و سیب آنجا بوی بسیار دارد
ولیکن چون از آنجا بیرون آرند بوی بسیار دهد بمرتبه که اگر
در قافله باشد مردم قافله همه را از آن استشمام نمایند و
شعرا و علما و ارباب فضل از آنجا بسیار بوده اند لیکن مردم
آنجا را به بخل منسوب سازند و در آنجا مسجدیست که هر کس دران
مسجد سوگند بدروغ خورد عضوی از اعضای او خلل پیدا کند
افشنه دهی است از دههای بخارا ولادت ابوعلی سینا
از آنجا بوده بطالع سرطان و زهره و مشتری در سرطان و قمر
و عطارد در سنبله و مریخ در عقرب و آفتاب در اسد و رأس
و شعری یمانی در درجه طالع چون ده ساله شد علوم عربیت
بالتمام بدست آورده و در دوازده سالگی فتوی می نوشت

بر مذهب حنفیه علیه اللعنه در شانزده سالگی قانون طب تصنیف کرده
و چون مدت چهار ساله شده هیچ علم نبوده که او تحصیل آن
نکرده باشد و وفات او در همدان بوده سنه ثمان و عشرین
و اربعمائه هجریه و عمر او پنجاه و هشت سال بوده [illegible]
قریه ایست میان اسفراین و جرجان و در آن غار کوهی است
که از آن آب بسیار بیرون آید و اگر در وقتی از اوقات
سال آن آب منقطع شود مردم جامه‌های نو پوشند و بدر آن غار
روند و اهل ساز و خوانند تا آنجا جمع شوند و لهو و لعب اشتغال
نمایند بعد از یک لحظه آب بیرون آید بابل نام قریه است
بر کنار فرات و در زمان قدیم معمور بوده و حالا ویران است
و در آنجا چاهی است که آن چاه را بابل گویند یهود و نصارا
بآنجا آیند در اعیاد خود مشهور است که چاه هاروت و ماروت است
و سنگ عظیم بر سر آن چاه است مجاهد مفسر در زمان حجاج بآنجا
رفته و حجاج فرموده آنکس را که موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک

باو نماید مجاهد گوید که بآن شخص در آن چاه رفتیم ایشان را دیدم
سرنگون هر یک چند کوهی و بندهای آهنین بر پای ایشان است.
پس چون مجاهد دید ایشان را گفت الله اکبر چون این کلمه را
شنیدند اضطراب عظیم در ایشان پیدا آمد چنانکه نزدیک بود
که آن بندها منقطع شود بدخشان شهر مشهور است در آنجا
معدن لعل و معدن لاجورد و معدن بجاده و معدن بلور است
و از عجایب آنجا حجر فتیله است و آن مشابه بلوح است و چون
آن را در روغن اندازند بآتش مشتعل شود و همچون فتیله مسوزد
و چون روغن آخر شود همچنان مشتعل ماند و آنجا سنگی باشد
که چون شب در خانه باشد اندکی روشنائی دهد بروجرد شهر است
تقرب بهمدان و اشجار و فواکه بسیار بود و در زمین آن
زعفران خودروی بود و اصحاب تواریخ گویند که در قدیم
الایام لشکری بدر آن شهر آمد چون صباح شد حضرت حق سبحانه
همه را سنگ گردانیده بود و آثار آن تا این زمان باقی است

بسطام شهریست قریب بدامغان و از عجایب آن شهر
آنست که آنجا کسی عاشق نشود و اگر عاشقی بآن شهر در آید عشق او
زایل شود و آب آنرا چون بر ناشتا بخورند بوی دهان زایل
کند و در آنجا رمد نبود و مرغ خانگی ایشان نجاست نخورد و
عود در آنجا بوی ندهد و رایحه مشک و عنبر و سایر طیبها آنجا
در غایت بوی دهد بصره شهر مشهوریست در زمان اسلام بنا شده
و در آن خرما بسیار بود و علما و مشایخ و اهل فضل در آنجا بسیار بوده‌اند
و دجله و فرات در قرب بصره جمع شوند پس از شمال بجانب جنوب
و آنرا جزر گویند پس از جنوب برگردد و بار شمال رود و آنرا مد گویند
هر شبانه روزی دو بار این جزر و مد واقع شود و از عجایب
بصره آنست که در وقت رطب بنخلها غراب بسیار جمع شوند
چنانکه نخلها سیاه شوند و یک خرما را ضرر نرسانند و چون خرما بر
شود در پای نخلها زمین را میکاوند و خرمای خشک را که باد در بیخته
پیدا می‌کنند و میخورند و دیگر از عجایب آنست که چون خرما بر درخت

باشد یا در موضعی که آنرا خشک میکنند اصلا مگس بر آن ننشیند
و اگر خرما بر موضعی دیگر بیفشانند چندان مگس بر آن نشیند که سیاه شود
بغداد و آنرا مدینة السلام نیز گویند و هوای لطیف دارد و آب آن
بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد قدیم است ویران شده بوده
ابو جعفر دوانیقی آنرا عمارت کرده مشایخ و علما و اهل فضل از بغداد
بسیار بوده‌اند چنانچه حصر آن متعسر است و گفته‌اند که کسری آن شهر را
باقطاع بغلام خود داده بود و از آنجا بود که آنرا امیر بستدند
نام او بغ آن غلام گفت که بغدادی اعطانیه الصنم و ازین
جهت علما کراهت داشته‌اند که آنرا بغداد گویند و بعضی گفته‌اند
که بغ باغیست یعنی بستان و داد نام مردیست قهستان
و آنرا اشبورغان نیز گویند شهریست میان هرات و مرو و غرجستان
و بساتین و آبهای روان بسیار دارد ابو الحسین نوری از کبار
مشایخ و محیی السنة از کبار محدثین از آنجا بوده‌اند بلخ شهر
قدیمست از مشاهیر بلاد خراسان آنرا منوچهر بن ایرج بن فریدون

بنا کرده و در قدیم آنجا خانه ساخته بودند صد ذراع در صد ذراع
وارتفاع آن زیاده از صد ذراع و آنرا البطریق کوه تعظیم کردندی
و بتخانه ایشان بود و ملوک هند و چین بزیارت آن می آمدندی
و تحفهای بسیاری آورده اند و در زمان خلافت خلیفه ثانی
آنرا ویران ساخته اند و مشایخ طریقت و مجتهدان و اهل
فضل در آنجا بسیار بوده اند **بلد** قریه ایست از اعمال
موصل هر سال وقت خروج گل در حشایش غیرا شهوت و جماع
بر زنان آنجا غالب شود و ازواج از قضاء اوطار ایشان
عاجز باشند و حیا از ایشان مرتفع شود و مردم تعرض
کنند و از غایت بی تحملی از آن قریه بیرون روند براوی
که قریب بآن موضع باشد و چند روزی آنجا توقف کنند تا این
مرض برطرف شود **بلور** ناحیه ایست نزدیک قشمیر آنجا بحدی
که در هر سال سه ماه متصل برف و باران آید چنانچه قرص
آفتاب در آن سه ماه مرئی نشود و خانه ایست که در آن چشمه ایست

بصورت زنی چون مرض کسی متطاول شود و او را بآنجا
برند چون دست بر پستان آن مجسمه مالد سه قطره شیر از آن
بیرون آید آنرا با آب می آمیزند و بخورد مریض از و زایل شود
یا فی الحال بمیرد و از رنج آن خلاص شود **بوشنج** از شهرهای قدیمه
خراسان است باتین و اشجار بسیار دارد و حصاری مستحکم و خندق
وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان ویرانست و آب آن
از رود هراتست و منصور عمار که از کبار اولیا و علما است از آنجا
بوده **تبریز** از بلاد آذربایجانست شهریست محکم بعضی از
اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر عقربست و مریخ صاحب طالع آنست
از آنجهت اتراک آنرا هرگز تسخیر نکرده اند و در فتنه چنگیز خان
آسیبی بآن نرسیده و هوای بغایت نیک دارد و بیماری که در آنجا
در آید صحت یابد و از آنجهت آنرا تبریز گویند و در نواحی آن
چشمهای آب گرم است که بیماران بسیار از آن شفا یابند **جاجرم**
از شهرهای خراسان است نزدیک باسفراین و در حوالی آن چشمه ایست

کوه اروند مشهور بالوند

که چون کسی را جرب باشد بآن آب غسل کند شفا یابد جبل اروند
کوهیست مشرف بر همدان و دران چشمه ایست که در وقت معین
از اوقات سال آب عذب در غایت خنکی ازان چشمه بیرون
آید و چون آنوقت بگذرد آن چشمه را آب نشود تا سال دیگر
بهمان وقت و از امام جعفر صادق ع منقولست که ان فی هذا
الجبل عینا من عیون الجنة و بشارت باین چشمه است چه اگر بیمار
که ازان آب بخورد شفا یابد و مردم بسیار بآنجا میروند بجهت
استشفا و از غرایب آنست که اگر مردم بسیار باشند آب بسیار
بیرون آید و اگر کم باشند آب کمتر بیرون آید جبل بیستون کوهیست
میان همدان و حلوان بغایت بلند و اعلا تا اسفل آن املس است
و در دامن آن کوه ایوانی از سنگ بریده اند و در وسط آن
ایوان صورت فرس کسری که آنرا شبدیز گفتندی
کشیده اند و آن اسبی بود که پادشاه هند هدیه نزد کسری فرستاده
بود و هرچند بر و سواری کردندی مانده نشدی و مادام که زین

بر پشت او بودی بول و روث نینداختی و چون لگام در دهان
آن بود کف نینداختی پس آن اسب هلاک شد و کسری از آن
بسیار محزون شد چون مصوران این صورت کشیدند
کسری را از نظر دران تسلی واقع میشد و دیگر صورت شیرین
که معشوقه کسری بود نیز کشیده اند بر وجهی که حسن و ملاحت آن در وی
اثر میکند صاحب صور اقالیم گوید شنیده ام که شخصی بر این صورت
عاشق شد چنانچه عشق آن بدیوانگی کشید بعد ازان مینی آن صورت
را خراب ساختند تا کسی دیگر امثال این صورت دست ندهد
جبل دباوند قرب ری است ارتفاع آن بمرتبه ایست که مرغ
در طیران خود بذروه آن نرسد و بعضی گفته اند که از صد فرسخ راه
مرئی میشود و دران معدن کبریت بسیار است و گویند که کبریت احمر
آنجا بدست می آید و دران کوه ثقبها بسیار است که دایم ازان
دود بیرون می آید و در حوالی آن ثقبها گوگرد اصفر منجمد میشود
و چون آفتاب دران اثر کند مشتعل شود جبل ساوه قریب

ساوه است صاحب صور الاقالیم گوید که در آن کوه بالا رفتم یک تیر راه
رفتم ایوانی ظاهر شد بغایت وسیع چنانکه هزار کس در آن توانند
نشست و از سقف آن چهار سنگ بر شکل پستان فرو
بیرون آمده و از سه سنگ از آن آب متقاطر میشود و در پیش این
ایوان نقبه ایست که دو دروازه و از اهل ساوه شنیدم که ولدزنا
چون در آن نقبه در آید از اطراف بیرون نتواند رفت و هر کس
که ولدزنا نباشد بآسانی بیرون رود **جرجان** شهر مشهور است
بقرب طبرستان آنرا یزید بن مهلب بنا کرده و در آنجا میوهای
بلاد سرد و گرم بسیر همه هست و در جبال و صحرای آن میوهای
مختلفه بسیار است لیکن هوای عفن دارد و مردم غریب آنجا
زود مریض شوند و در آنجا چشمه ایست که آنرا چشمه سیاه سنگ گویند
و در راهی که بآن چشمه میرود صنفی از کرم هاست که چون کسی آب
از آن چشمه برگیرد و در راه پای او بآن کرم رسد آن تلخ شود
جوبنشته از قریه همدانست و قصر بهرام گور آنجاست و آن از

عجایب دنیاست قصری عظیم است و منازل و غرفه و بیوت
بسیار دارد و همه یک سنگ است کوهی بوده که این عمارت را
بریده اند و هیچ مفصل ندارد و بهرام گور از ملوک فرس بوده
چنین گویند تیراندازی مثل آن نبوده **جیلان** ولایتی است
میان قزوین و بحر خزر مسالک صعب دارد و بسبب کثرت انهار
و رودها و اشجار و میاه آنجا باران بسیار آید باشد چهل شبانه
روز باران منقطع نشود و صاحب صور الاقالیم گوید که چون باران
دایمی شود و مردم از آن ملول شوند و شب بانک شغال شنوند
و بعد از آن بانک سگ مردم یکدیگر را بشارت دهند
بانقطاع باران و این را بسیار تجربه کرده اند و آنجا برنج بسیار
و ابریشم حاصل شود و شغل مردان ایشان زراعت برنج است
و شغل زنان ایشان تربیت دود القز و چنین گویند زنان
ایشان بغایت حیله باشند **حصن الطاق** حصنی مستحکم است در طبرستان
و در زمان قدیم خزانه ملوک فرس بوده و آن نقبه ایست در کوهی

که مسلک صعب دارد و چون دران ثقبه درآیند مقدار
یکمیل بغایت تاریکست و بعد ازان فضائی پیدا شود بمنزله
شهری بزرگ و در وسط آن چشمه ایست که آب از ثقبه بیرون
می آید و بعد ازان بثقبه دیگر فرو میرود و مابین آن دو ثقبه ده
زراع است و از غرایب آنست که نزدیک باین حصن طاق
شیشه مدکان است چون آنرا ملطخ بنجاست سازند فی الحال
ابر پیدا شود و باران باریدن گیرد تا آن هنگام که پاک
شسته شود **دامغان** شهری بزرگی است میان ری و نیشابور
آب آن از کوهی می آید و صد و بیست قسمت میشود همه برابر و صد و
بیست قریه ازان آب میخورد و در حوالی آن شعب کوهی است
که در یک وقتی از اوقات سال بادی ازان شعب می آید
که بر هر حیوان که وزد هلاک شود و نادر باشد که ازان خلاص
شود و در بعضی از کوههای آن چشمه ایست که چون نجاستی
دران افتد چندان باد شود که وهم خراب شدن عمارات بود و در

از قریه آن چشمه است که چون خرقه ملطخ بخون حیض دران چشمه اندازند
باد شود و در وقت رفع خرمنها اگر باد کمتر باشد این عمل کنند
ودراق موضعی است بخوزستان و آن ولایتی است در میان
بصره و فارس دران موضع چشمهای آب گرم بسیار است و احیانا
شعلها مشاهده میشود که ازان چشمها متصاعد میشود و آن آبها در دو
حوض مجتمع میشود یکی بجهت مردان و دیگر بجهت زنان هر کسی
بتدریج دران آب رود و ازان انتفاع یابد و اگر دفعتا رود
اعضای او بعضه آبله شود و بسوزد **دیار بکر** ناحیتی است میان شام
و عراق دران قریه و مدن بسیار است و از عجایب آن چشمه ایست
بقرب نصیبین و آنرا السبک و ازرق محکم کرده اند و یک ثقبه بازگذاشته اند
و ازان آب بسیار بیرون آید و اگر آن ثقبه گشاده تر شود چندان
آب بیرون آید که این شهر از آب خراب شود **دیر الجب** دیریست
میان موصل و اربل هر کس را صرع باشد چون بآن دیر آید شفا یابد
دیر سعید در غربی موصل است در ایام بهار در حوالی آن دیر ازهار

وریاحین غریبه بسیار باشد و خاک آنجا در دفع الم لدغ عقرب
خاصیت عجیب است و اگر آن خاک را در سوراخ کژدم ریزند بمیرد ری
از شهرهای قدیم است آنرا رازی بن خراسان که از ملوک فرس است
بنا کرده و ازین جهت نسبت بآن رازی باشد و اصحاب تواریخ گفته‌اند
که بکرات این شهر را قتل عام و از زلزله ویران شده و باز عمارت
یافته و در زمان حکومت ابوجعفر دوانقی آنرا عمارت کرده و بعد
ازان کسی دیگر آنرا عمارت نکرده و گفته‌اند که هوای آن در فصل
خریف بسیار مسموم است خاصه مردم غریب را و مشایخ کبار
و افاضل عالی مقدار ازانجا بسیار بوده‌اند زنجان شهری
مشهور است و هوای نیک دارد و مردم خوب صورت آنجا
بسیار بوده و آنجا کوهی است که از اجبل نراو کوهند چنین گویند
که در روی زمین مثل آن عیب آب و هوای نیک دارد و ریاحین
آن همه ریاحین است در فصل ربیع بوی ریاحین آن از دو فرسخ
بعید استشمام می‌نمایند ابوبکر سنجانی گفته است که در زنجان

کژدم نباشد

کژدم نباشد الا در موضعی که آنرا مقبره عمر گویند و چون کژدم
ازان مقبره بیرون برند همان موضع باز آید سامرا شهر
بزرگ بوده است در سنه احدی وعشرین ومایتین معتصم
آنرا بنا کرده است چنین گویند که در عمارت مسجد جامع آن پانصد
هزار مثقال طلا خرج کرده است و درین مسجد سردابه است که
مشهور است بآن که امام محمد مهدی آنجا غایب شده است
و در زمان سلطان سنجر بر در این سردابه اسبی بسته بوده که زین
و لگام آن از طلا بوده چون سلطان آنجا رسیده پرسیده
که این اسب را چرا آنجا بسته‌اند گفته‌اند که تا بهترین مردم که از
این سردابه بیرون آید او سوار شود سلطان گفت
بهترین مردم زمانه منم و آن اسب سوار شد و برفت و در دو
مبارک نبود و هم در آن نزدیکی اتراک غلبه کردند و مملکت
از دست او بیرون رفت و جامع را اتراک ویران کرده‌اند
و همچنان ویران است ساوه شهر مشهور است آنجا عمارات

باغات

ومیوها بسیار دارد و در قدیم الزمان بر کنار آن شهر بحیره بوده
و آن بحیره در شب ولادت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم خشک شده صاحب صور اقالیم گوید که بجهت
لطافت هوا و طیب خاک آن مردم خوب صورت و موزون
الطبع و واقف بر قواعد موسیقی بسیار باشند و علما و اهل فضل
از آنجا بسیار بوده‌اند و نیز گفته است که از آنجا جمعی پیدا شده‌اند
که هر یک وحید عصر خود بوده‌اند مثل عماد الملک که وزیر سلطان
محمد خوارزم شاه بوده صاحب تدبیر و عالم بانواع علوم مثل ملکوی طبیب
که معالج بهتر از او کسی ندیده و مثل سعد مغنی که هم آواز نیک داشته
و قانون علم موسیقی نیک میدانسته و در عرب در حسن صوت
باو مثل ندیده‌اند و مثل زنگ مصارع که اکثر ملاد را اسیر کرده و هیچ
مصارع با او مقاومت ننموده و غیر ذالک که تعداد آن
موجب تطویل است و از عجایب است که خار ترنجبین در آن زمین
باشد و هر سی سال یک نوبت ترنجبین بسیار در آن خار پیدا شود

تا سی سال دیگر ترنجبین نباشد **سیران** موضعی است از نواحی
بامیان در کوههای آن چشمه‌های است که چون کسی نجاستی
در آن اندازد آب آن جوش کند و بسیار شود و در عقب آن
روان شود و اگر باو رسد او را فرو گیرد و غرق کند **سلماس**
شهریست از آذربایجان میان تبریز و ارمیه در آنجا آبی است
که چون مجذوم از آن آب غسل کند شفا یابد و این بسیار
تجربه کرده‌اند **سمیرم** موضعی است ما بین اصفهان و شیراز از آن
چشمه است با آن ملخ دفع کنند و آن از عجایب دنیاست و آن
چنان است که چون در موضع ملخ پیدا شود از آن آب برگیرند
بشرط که ظرف آب را در راه بر زمین ننهند و کسی که آن آب را برداشته
در آن راه باز پس ننگرد پس طیر سودا که آنرا سار گویند تابع آن
آب شوند و ملخ را بکشند گویند هر یکی از آن در روزی هزار ملخ
تحمیناً بکشد و عجب تر آنکه ازین مرغان کسی در حوالی آن چشمه
نمی بیند **سناباد** از قریه طوس بوده و درین زمان برکنار

مزار امام علی رضا شهر شده و از آن مشهد گویند چون حضرت امام
فوت شد مامون خلیفه گفت آن حضرت را در جوار پدر او هارون
الرشید دفن کردند در یک قبه و بعضی اصحاب تواریخ گفته اند
که رشید در قبریست که مشهور است بانکه قبر امام است و امام در
قبریست که مشهور است بانکه قبر رشید است و این از جمله مکرهای
مامون است سنجار شهری مشهور است بقرب موصل عمارات
عالیه دارد و آنجا حمامهاست که هیچ جا مثل آن نیست و کوهی
که کشتی نوح دران فرود آمده نزدیک بانست اهل تواریخ گفته اند
که سلطان جلال الدین ملکشاه چون بان موضع رسید کنیزکی داشت
که ازو حامله بود او را درد وضع حمل پیدا شد منجمان گفتند که امروز
نظرات بدست اگر ولادت او در روز فردا واقع شود این فرزند
پادشاه رفیع المقدار گردد بفرمود تا او را معلق نگاه داشتند
تا روز دیگر سلطان سنجر متولد شد این موضع را بنام او باز
خواندند شهرزور موضعیست نزدیک همدان اهل آن اکثر

اکراد

اکراد و قطاع طریق اند و طالوت ملک بنی اسرائیل از آنجا بوده
گویند بعضی آنرا جنگ نگرفته است و آن برکت دعای داود
و سلیمان علیهما السلام است در حق آن موضع واقع شده گویند
دران موضع جهد وابله کمتر واقع شود و آنجا صنفی از کرم است
که یکسال انگور بار آورد و یکسال میوه دیگر که هر یک دانه چند جوزی
باشد بغایت سرخ و آنرا او داع گویند و حب الآدم که از ادویه
است دران موضع است و در میان آن شهر مثل آب حوضی است
قریب یک جریب و قعر آن معلوم نیست گویند که رسولان قریب
چهار هزار زراع با شغالها دران فرستاده اند بپایان نرسیده
و از عجایب است که هرچند سنگ رعد بجانب آن شهر اندازند
دران شهر نیفتد و اگر چند که نزدیک بسور آن باشند و زردشت
آتش پرست از آنجا بوده و آنجا آتشکده است که دایم آتش
میکند و آتش آن نمی میرد اصلا خاکستر جمع میشود طبرستان ولایت
مشهور است و آنرا مازندران گویند و چنین گویند که بنی از ملوک

عجم و در زمان آن گنه کاران بسیار جمع شدند و بر سبیل مصلحت
چنان دیدند که ایشان را بموضعی فرستند که آنرا آباد کنند بدین
موضع فرستاد ایشان را و اینجا درخت بسیار بود و طیر بسیار
بدست آوردند و اشجار را قطع کردند ازین جهت او را ...ستان
گفتند اشجار و میاه بسیار دارد ولیکن هوای بد دارد و اینجا حوضی
که چون قطعه از چوب آن در آب اندازند ماهی که در آن آب بود
بمیرد و جبل طارق اینجاست و کهیست اینجا که آنرا الحث سلیمان
گویند چون ملطخ بنجاستی شود باران باریدن گیرد و چندان ببارد
که آن موضع شسته شود و گویند اینجا صنفی از مرغست چند فاخته
و در ایام بهار ظاهر شود و چون پیدا شود صنفی از عصافیر تابع او
شوند و یک عصفور بجانب او دانه و غذا می آورد و چون آخر روز شود
آن عصفور را بخورد و روز دیگر عصفور دیگر بیاید و خدمت او کند
و او را نیز بخورد و همچنین تا آخر بهار بعد ازان آن مرغ و اتباع
او غایب شوند تا سال دیگر **طمغاج** شهر بزرگست از بلاد ترک

قریه بسیار دارد و در میان کوهست و یک راه تنگ دارد که
ازان راه باید گذشت چون آن راه بگیرند ... اندر زنان
و مردان موی بر بدن ندارند و از غرایب آنست که از زنان ایشان
که صحبت واقع میشود هر نوبت بکارت معاودت مینماید
و اینجا دو چشمه آبست یکی شیرین و دیگری شور هر دو در یک غدیر جمع
شود یکی شور و دیگری شیرین **طبس** حوضیست میان واسط
و خوزستان آنرا شیث بن آدم بنا کرده و از عجایب
آن موضع آنست که زنبور در آن موضع در نیاید و اگر در آید هلاک
شود و نیز غراب ابقع و عقعق آنجا در نیاید **عبد الله آباد** دهیست
میان قزوین و همدان در آن چشمه آب گرمست که آب ازان
بر میجوشد بمقدار قامت مرد چون تخم بر سر عمود آن آب نهند
بران باستد و بچه شود از حرارت آب و در حوضی جمع شود
این آب بیماران که چون ازان آب غسل کنند شفا یابند
غرشه ولایت وسیعست در خراسان که بجانب هندست

آب و هوای و خاک نیک دارد ولیکن سرما آنجا سخت باشد
و آنجا عقبه‌ایست مشهور در یک جانب آن عقبه زمینی است
که هوای آن بغایت گرم شود و در جانب دیگر زمینی است
که هوای آن بغایت سرد شود و در بلاد غزنه مرض کمتر باشد و مار
و کژدم و حشرات موذیه کمتر باشد و چشمه‌ایست آنجا که اگر نجاست
دران چشمه افتد باران شود یا برف و تا نجاست ازان بیرون
نیندازند آن بر طرف نشود **غور** ولایتیست میان هرات
و غزنه و جبال بسیار دارد و آب و هوای نیک دارد و در آنجا
حیوانیست که آنرا سمندر گویند و آن حیوانیست مشابه موش
و بر آتش در آید و آتش آنرا نسوزد و چون از آتش بیرون آید
پاکیزه شده باشد **فراهان** قریه‌ایست از قرب همدان و در حوالی آن
بحیره‌ایست چهار فرسخ در چهار فرسخ و در ایام خریف که مردم
آن قریه مستغنی از آب باشند آب دران بحیره سر دهند و چون
بهار و تابستان شوند باب آنرا ازان باز دارند و همه آن بحیره

نمک شود

نمک شود و از عجایب آنست که اگر مردم از نمک آن منع کنند
آن آب بزمین فرو رود و نمک نشود و اگر مردم را منع نکنند
نمک شود و گویند این عجب طلسمی است که بلیناس حکیم ساخته در آن
موضع والله اعلم **قرمیسین** میان همدان و حلوانست اهل
تواریخ گفته‌اند که قباد بن فیروز آنجا تختی بنا کرده صد ذراع
در صد ذراع و ارتفاع بیست ذراع از سنگ تراشیده و آن
سنگها را بمسمارهای آهنین بر یکدیگر ترکیب کرده‌اند بر وجهی که مفاصل
آن مرئی نشود و در زمان کسری پرویز ملوک روی زمین
بجهت ملازمت او جمع شده بر این تخت نشسته‌اند مثل فغفور
پادشاه چین و خاقان پادشاه ترک و داهر پادشاه هند
و قیصر پادشاه روم و گفته‌اند که از مطبخ کسری تا این موضع چهار
فرسخ بوده است غلامان او از مطبخ تا این موضع صف کشیده
صحن و طبق بدست یکدیگر میداده‌اند تا باین موضع **قزوین**
شهر بزرگیست و دو سور دارد و سور اصغر بناء شاپور را

قرمیسین

وسور و دیم بناء مارزن است ودران مساجد بسیارست از جمله
چهار مسجد است که دعا دران مستجابست واز غرایب دنیا
باغهای قزوین است که در سالی یک آب بیش نخورد و میوهای
آن بغایت سیراب ولطیف باشد وانجا فضای است
که آنرا مقابر یهود گویند و دران اثر قبرست چون چهار
پایرا نزاو در شکم گیرد با آن فضا آورند وآنرا گرد آن رانند در شکم
از و زایل شود و در انجا مقبره ایست که قبور مشایخ و علماء و شهدا
دران بسیارست وشب مردم بزیارت آیند و همه کس نورها
بیند که ازان قبور بیرون می آید و بآن فرو میرود و مشایخ
و علما وارباب فضل ازانجا بسیار بوده اند **قم** موضعیست
میان ساوه و کاشان و در سنه ثلاث و ثمانین هجری حجاج
آن شهر را ساخته و در نزدیک آن نمک زاریست که هر کس ازان
نمک برگیرد و ثمن آن انجا گذارد چهارپای او لنگ شود و در
قدیم الایام انجا مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکماء انجا طلسمی ساخته

تا مارها

تا مارها و کژدمها بکوهی رفته اند که نزدیک آنست و بجهت
این کوه مشهورست **کاشان** شهریست در زمین ریگ
از ناحیت تبت و در انجا چشمه ایست که آهن و مس و سایر
جواهر منطبعه را چون دران چشمه اندازند بگدازد **گرگان**
قریه ایست نزدیک بقزوین و در قدیم الایام انجا کژدم
بسیار بوده بلیناس حکیم بقزوین بوده و پادشاه عصر انجا طلسمی خواست
و بعد ازان دران قریه کسی کژدم ندیده و اگر خاک القریه را
در آب کنند و کژدم گزیده را ازان آب دهند در دم ساکن شود
و اگر آن خاک را کسی با خود دارد کژدم بدست گیرد او را ضرر نرسد
و اگر خاک آن قریه را بموضعی دیگر برند و دیوار خانه بآن گل کنند
کژدم دران خانه نیاید **باوران** موضعیست مابین سمنان
و دامغان و در بعضی جبال آن دره ایست که در یک وقتی
از اوقات سال ازان باد سخت بیرون می آید که بهر حیوان که رسد
او را هلاک کند واین دره قریب یک فرسخ است

وگشادگی او چهارصد ذراع است و از این باد تا دو فرسنگ میرسد
مادرستان موضعی است نزدیک حلوان آنجا ایوانی عظیم است
و در پیش آن ایوان از باغ عظیم است گویند که آن باغ بهرام
گور بوده و از عجایب این ایوان آنکه یک نصف که بجانب کوه
دارد بران برف بسیار می افتد و بران نصف دیگر نمی افتد
مرو از بلاد خراسان است آنرا ذوالقرنین بنا کرده و زمین
هموار است و دران کوه کمتر است و زمین آن شوره زار است
و ریگ بسیار دارد و علما و فقها و مشایخ بسیار بوده اند
از آنجا و بوزرجمهر حکیم از آنجا بوده و آن شهر هیچ عیب ندارد
الا آنکه عرق مدنی از آن آب پیدا میشود و ابو اسحاق طالقانی
گوید که در مرو در موضعی نشسته بودم با جمعی مردم دیوار کهنه
دران موضع بیفتاد و چند کله آدم از آن بیرون آمد یک کله
از آن شکسته شد و دندانهای او بریخت یک دندان را وزن کردم
دو من بود والله اعلم بالصحه نصیبین شهر معموریست نزدیک

سنجار

بسنجار و آب و اشجار و بساتین بسیار دارد ولیکن هوای
وارد و هر غریب که آنجا رسد بیمار شود و از خواص آن شهر است
که آنجا عادل نباشد و هر حاکم که آنجا آید ظلم بسیار کند نهاوند
شهریست نزدیک همدان او را نوح پیغمبر علیه السلام بنا کرده
و در آنجا سنگ عظیم است و دران ثقبه ایست مقدار یک شبر و هر روز
از آن یک نوبت آب بسیار بیرون آید و زراعت بسیار
از آن آب خورد و باز منقطع شود و باز روز دیگر و در بعضی از جبال
آن سنگ بزرگیست چون کسی را غایبی باشد یا مریضی یا ازو
چیزی دزدیده باشند شب نزدیک آن سنگ بخواب رود
احوال آن غایب یا مریض یا دزدیده در خواب ببیند و نزدیک
نهاوند چشمه ایست در شعب کوهی چون کسی محتاج آب باشد
در آن شعب کوه درآید باواز بلند گوید که محتاج آبیم و بعد از آن
بجانب زراعت خود روان شود آب از عقب او جاری
شود و چون زراعت او آب خورد و بزد آن شعب رود و بگوید

که آب کفایت و پای برزمین زند آب منقطع شود **نیشابور**
از بلاد خراسان است مجمع علما و فضلا و مشایخ بوده است
و درانجا معدن طین خوردنیست و مثل آن در هیچ موضعی نیست
و معدن فیروزه نیز انجاست **نینوی** از بلاد قریهٔ است
بر شرقی دجله نزدیک موصل و یونس پیغامبر علیه السلام انجا
مبعوث بوده است که دعای قوم یونس بران تل مستجاب شده
آنرا تل توبه گویند و شب جمعه مردم بزیارت آن تل روند
صاحب تحفة الغرایب گفته است که انجا طاحونه ایست که
همه ادوات آن از سنگ است و چون طحان خواهد که سنگ
ساکن شود گوید اسکن بحق یونس سنگ ساکن شود و چون
فارغ شود گوید از شغل خود فارغ شدم سنگ درحرکت آید
واسط شهریست میان کوفه و بصره و در سنهٔ اربع و ثمانین
هجریه حجاج ظالم آنرا بنا کرده و گفته اند که سی و سه هزار کس
درانجا در زندان کرده است که هیچ نوع از انسان جرمی

ظاهر نبوده

ظاهر نبوده و هیچ کس بدیت ایشان ننموده و آورده اند
که صد و بیست هزار آدم در زندان آن کشته شده اند و بعد از او
درین شهر جمعی کثیر از علما و قرا و ارباب فضل پیدا شده اند
هرات بفتح هاست و مشهور و در السنه عوام بکسر هاست از اعظم
بلاد خراسان است در اطراف و جوانب آن آب روانست
و آنرا اسکندر بنا کرده و در وقتی که متوجه چین بوده بآن موضع
رسید و دران موضع قرای بسیار بود و باد صبا دران موضع
بسیار بود موافق مزاج خود یافت هوای آن موضع را و بر حصاری
نداشته اند و مردم را فرمود که شهری بنا کنند و طول و عرض آنرا
تعیین کرد و مقرر نمود که چون باز گردد آنچه خرج کرده باشند عوض
بدهد چون معاودت نمود گفت بران وجه که من گفته بودم بنا کرده
و ایشانرا چیزی نداد و دوران قریب بچهار دانگ فرسخی است
و صاحب تقویم البلدان گوید که در قدیم چهار دروازه داشته
یکی بر جانب شمال آنرا دروازه بلخ گفتندی و یکی بر جانب

جنوب و آن را دروازه سیستان گفتندی و یکی بر جانب مشرق
و آن را دروازه غور گفتندی و یکی بر جانب مغرب و آن را دروازه
شیراز گفتندی و حالا این اسما تغییر یافته و یک دروازه دیگر در جانب
شمال زیاده شده همدان شهر مشهور است آن را همدان بن فلوج
سام بن نوح بنا کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض آن چهار
فرسخ بوده است و درین زمان بران حال نمانده است آب و هوای
لطیف دارد و دران اشجار و فواکه بسیار است و لهو و طرب
بر اهل آن غالب است بجهة آنکه طالع آن ثور است و صاحب طالع زهره
و از خواص آن شهر است که حزین دران شهر در آید شادمان شود
لیکن بلاهت بر مردم آن غالب است و بلیناس حکیم بر سور آن
شهر طلسمی از سنگ ساخته بر صورت شیری بجهة دفع برودت
و کثرت برف بیل موضعی است در سه فرسخی قزوین و در آنجا
کوهی است صور جمع کثیر از آدمیان و گوسفندان و سایر حیوانات
دران کوه است همه از سنگ گویند جماعتی بوده اند که حضرت حق

جان و علامات ایشان را و اموال ایشان را مسخ کرده است بدخشان شهر
محکم است در جبال بدخشان معدن فضه آنجاست و معدن
دیگر است که از آنجا سنگی مشابه لعل بیرون می آورند و لعل نیست
صاحب صور اقالیم گوید که حکیم ناصر خسرو پادشاه بلخ بود و اهل
بلخ با او بیرون آمدند و او گریخت و این موضع را حصار ساخت
و آنجا عمارات غریبه بنا کرده از جمله حمامی است از عجایب و بنا
جامه خانه اش مربع است و از اشقش ساخته اند بصورت حیوانات
و در حمام پیدا نیست و بر حیطان آن جامه خانه هشت و چهار حلقه
است هر حلقه را که بکشند دری باز شود و قبه پیدا شود در مثال
جامه خانه الا آنکه بر دیوارهای آن هفده حلقه بود هر حلقه را که بکشند
قبه پیدا شود مثل قبه اولی الا آنکه بر دیوارهای آن نه حلقه بود
هر حلقه را که بکشند درین قبه در حمام باز شود و عالم که بفتح آن
هشت در یکی بنفس خود بگشاید خود را در جامه خانه اول بیند و در
حمام از کسی اجره طلب ندارند و سطل و طاس و هر چیز که محتاج الیه

شود همه مهیاست و چون از حمام بیرون آید او را طعام دهند
هر کس بقدر حال او و این حمام از اوقاف بسیار دارد و تصرف
اولاد ناصر خسرو است و از عجایب این حمام آنست که همه جاهای
حمام بیک جام روشن میشود و در سطح این حمام کسی را ممکن از دو کسی
عالم بطریق بناء آن نیست والله اعلم بحقیقة الحال **معرفت**
اقلیم پنجم و آنچه بآن متعلق است ابتداء آن موضعی است که عروض آنها
سی و نه درجه باشد و غایت درازی روز چهارده ساعت و
سه ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار و صد و چهارده فرسنگ
است و طرف شمالی آن دو هزار و نهصد و شش فرسنگ و نصف
فرسنگی است و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن نود و نه
فرسنگ و نصف فرسنگی است و مساحت سطح این اقلیم دو لک و
نود و نه هزار و چهار صد و نود و سه فرسنگ و سه عشر فرسنگی است
اما مواضع این اقلیم برین وجه است **آمد** شهر محکم است از بلاد
جزیره نزدیک دجله و اشجار و بساتین بسیار دارد و بعضی

از اهل تواریخ گفته اند آنجا کوهی است که دران شکافی است
و دران شکاف شمشیری است هر کس دست دران شکاف کند
قبضه آن شمشیر بگیرد آن شمشیر در اضطراب آید و انگشت بلرزد
و آن شمشیر آهن بخود کشد چون مقناطیس **ابروق** موضعی است
از بلاد روم و آنجا موضعی است که دران جمعی از مقتولان اند
که جراحات سیف و رمح در اعضای ایشان ظاهر است و جامهای
ایشان و هیچ چیز ایشان تغیر نیافته و پنج کس بر پا ایستاده پشت
ایشان بدیوار است گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده اند
که در زمان خلافت خلیفه ثانی رضی الله عنه آنجا شهید شده اند
ارزن الروم آنجا چشمه ایست که آنرا عین الفرات گویند هر کس که بهار
از آب آن غسل کند دران سال از مرض ایمن شود و در قرب آن
شهر چشمه ایست که آب از ان چشمه بر بجوشد و آواز آب از دور مسموع
میشود و هر حیوان که نزدیک بان چشمه رسد فی الحال بمیرد و کسی را
آنجا موکل که نگذارد که کسی گرد آن چشمه رود **ارزنیه** ناحیتی است

در میان آذربایجان و روم آنجا چشمه‌ایست که آنرا زراوند گویند
چون کسی را جرب یا بلغم یا جراحتی باشد یا استخوان او شکسته بود
و بآن آب غسل کند شفا یابد صاحب تحفة الغرائب گوید آنجا
خانه آتش است که سطح آن از ساروج است و میزاب از یک جانب دارد
و در تحت میزاب حوض بزرگیست از رخام چون آتش بران افروزند
و آب بر سطح آن ریزند تا از میزاب بیرون آید و در حوض ریزد
باران چندان بیاید که سطح آن شسته شود و آن حوض پر آب شود
اشبونه شهریست در اندلس بر کنار دریا و در حوالی آن کوهیست
و در آن کوه غاریست چون دریا موج کند و آب در آن غار
در آید آن کوه در نظر متحرک نماید و گاهی مرتفع شود و گاهی
منخفض و کوهی دیگر است که در آن سنگهاست که شب چون
شمع روشنی دهد **افسوس** از بلاد روم است شهر دقیانوس است
و اصحاب کهف از آن شهر فرار نموده اند میان شهر و کهف دو
فرسخ است و در کهف بجانب بنات النعش است آفتاب در آن

در نیاید و هفت کس در آن کهف در آمده اند شش کس از ایشان
بر پشت تکیه داده اند و یکی از جانب یمین و در پایین پای ایشان
کلبی است خفته و از اعضای کلب هیچ نریخته و بر در کهف مسجدی است
که دعا در آن مستجاب است و در شب بر بالای آن کهف نوری عظیم
ظاهر میشود چنانکه از شهر مرئی میشود **باب الابواب** شهریست بر کنار
بحر خزر از سنگ بنا کرده اند مستطیل است طول دیوار آن ثلثان
فرسخی است و عرض آن چهار صد ذراع و نوشیروان آنرا بنا کرده
و درهای آهنین بر آن نشانده و برجهای بسیار داده و در هر برجی
مسجدی است و این موضع نزدیک بشیروانست و سد سکندر غیر آنست
[?] [illegible] موضعیست با [illegible] خانه معدن زر و نقره است
و در کوهی از کوههای آن غاریست از آن بخاری بیرون می آید
در روز مشابه دود است و در شب مشابه آتش و این بخار
در حوالی آن در غار منجمد میشود و آن نوشادر است **بخارا** از بلاد
ماوراء النهر است شهر قدیم است و قریه معموره در حوالی آن بسیار است

و در قدیم الایام بر شهر و قری زنبقی بوده و آن دوازده فرسخ در
دوازده فرسخ است و علما و فقها و اهل فضل از انجا بسیار بوده‌اند
و مردم آن اهل علم و فضل را محترم دارند **لنبط** شهریست بادلیس و در
حوالی آن کوهی است که آن را جبل الکحل گویند و در اول ماه از آن
کوه سرمه بغایت سیاه ظاهر میشود تا نیمه ماه و چون از نیمه ماه بگذرد
آن سرمه ناقص میشود تا هیچ نماند **ترکستان** جمیع بلاد ترک را گویند
و در جانب مشرق است و حد آن در جانب عرض از اقلیم اول
تا اقلیم سابع صاحب تحفة الغرایب گوید که در زمین ترکستان
کوهی است که آن را جبل زاناک گویند و در ان قطعهای زر و نقره باشد
و گاه باشد که قطعه مساوی راس گوسفند بیابند اگر از قطعهای خورد
برگیرند از ان انتفاع یابند و اگر کسی قطعه بزرگ برگیرد و بخانه خود آورد
موت و طاعون در ان خانه پیدا شود و چون از امکان خود برد
برطرف شود و اگر غریبی آن را برگیرد او را ضرر نرسد دیگر کوهی است
که آن را جبل کیلیستان گویند هر مرغ که در ساحت آن کوه طیران کند

نخلستان

فی الحال بمیرد و ابوریحان گفته است که آنجا کوهی است که چون
سنگهای آن برهم سایند باران پیدا شود و صاحب صور الاقالیم از
بعضی تجار نقل کرده است که در بلاد ترک موضعی است که در آنجا
صنفی از حبوب زراعت کنند ثمره آن برابر چند بطیخی شود پس چون
ثمره آن پیدا شود و در حوالی آن زیر گیاههای که نازک باشد
زراعت کنند پس چون آن میوه برسد پوست آن شق میشود
و سر بره از ان ظاهر شود و از ان گیاه بخورد و چون آن گیاه
تمام شود فوت گردد و از ان بیرون آید و همه اعضا دارد الا آنکه
او را دنبه نباشد **تفلیس** از بلاد اران است و آن ناحیتی است
میان آذربایجان و ارمنیه و آن را نوشیروان بنا کرده و در ان حمامی
که بغایت گرم است و آن را بر بالای چشمه گرم بنا کرده‌اند و احتیاج باتش
ندارد و در ان شهر مسلمانان و کفار باشند و کفار را نگذارند که بان حمام درآیند
جرجانیه قصبه خوارزم است بر کنار جیحون اصحاب تواریخ گفته اند
که یکی از ملوک بر جمعی مردم غضب کرده بود و بفرمود تا ایشان را موضع

بعید از عمارات فرستند بسیار از این موضع فرستادند و ایشان ماهی
میگرفتند و هیزم بسیار بوده و معاش بران میگذرانیدند پس آن را
خوارزم گفتند چه خوار بلغت ایشان گوشت است و رزم هیزم و در آنجا
بطبخ بسیار با آب حاصل میشود با نظایر که در حوالی آن خوارزم چنین
بسیار باشد پس در اوان بهار آن خوار را در روی زمین بزر و بیخ
از آتش وضع کنند و از خاک بپوشند آن بزر سبز شود و از آن در
خار آب میخورد تا خربزه پیدا شود در غایت حلاوت و لطافت
ختلان از بلاد ترکستان آنجا شعب کوهی است که در هر سال سه روز
از آن شعب صید بیرون آید و اهل آن در این سه روز صید بسیار
بدست آورند تا سال دیگر صید نیابند خلاط از بلاد ارمنیه است
و بالقرب آن از عجایب دنیا بحره ایست که ده ماه در آنجا ماهی و هیچ
حیوان دیگر ظاهر نباشد و دو ماه چندان ماهی ظاهر شود که بدست گیرند
دیار بکر (روم) بلاد واسعه است آب و هوای نیک دارد و اهل آن
بطرب مایل باشند و زعم اهل نجوم آنست که سبب آنست که آن بلاد منسوب

بزهره است و چنین گفته اند که در بلاد روم شهر انوالید باشد و در بعضی
بلاد روم چشمه است که چون پای در آن فرو برند سرد بود و در آنجا کوهی است
که او را جبال دستان گویند و در میان این کوه دره است که فرسنگی دراز است
هر کس در آن دره بگذرد و در حال گذشتن نان با پنیر خورد از گزیدن
سگ دیوانه او را ضرر نرسد و اگر کسی را سگ دیوانه بگزد از پایین دو
پای آن شخص بیرون رود و از آن خلاص شود سمرقند شهری مشهور است
از بلاد ماوراء النهر و آنرا کیکاوس ابن کیقباد بنا کرده و بعد از آنکه
ویران شده آنرا تبع عمارت کرده و بعد از آن اسکندر سوری محکم
ساخته و او عمارت عالیه بنا نهاده و صاحب تحفة الغرایب گوید
که در حوالی سمرقند کوهی است و در آن چشمه است که در تابستان
آب آن یخ میشود و در زمستان بمرتبه گرم که چون دست در آن آب
نهند او را میسوزد شاش شهر بزرگ است در ماوراء النهر و در قدیم
معموره بوده و آنجا کوهی است معدن زر و فیروزه و آهن و کوهی
دیگر است که سنگهای سیاه دارد و همچون انگشت میسوزد و خاکستر آن

بغایت سفید است و ازان جامه میبافند بغایت سفید میشود
شلب شهریست باندلس بر ساحل بحر و دران کوهی است و عنبر اشهب
ازانجا آورند و در بعضی اوقات دریا ازان بساحل اندازد و گویند جانوری
ازان بحر بیرون می‌آید و خود را بر سنگها مالد و چیزی ازان حیوان جدا
میشود بغایت نرم و برنگ زر سرخ است مردم آنرا جمع کنند
و ازان جامه سازند از غایت حسن و این جامه را ازان شهر بیرون
نمیگذارند شنتره مدینه ایست باندلس از عجایب آن سیبی است که آنجا
حاصل میشود و دور آن سه شبر است و هیچ مثل آن پیدا نمی‌شود
طلیطله شهر قدیم است از بلاد اندلس و در اندرون آن شهر
بیشه بنا شده و در بیرون آن بیشه بسیار بود و در حوالی آن غاریست
که دران هیچ آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیزی که دران
غار افتد فی الحال مشتعل شود و بسوزد ططیله شهر بزرگیست از بلاد
اندلس و هوای آن در غایت لطافت است و در قرب آن سنگی است
که چون آنرا اقامت سازند باران پیدا شود و چون آنرا بلند کنند

باران بایستد

باران بایستد قبره شهر قدیم عظیم است از بلاد اندلس و در آنجا کهفیست
که چون جامه یا چیزی دران کهف درون برند باد آنرا بیرون اندازد
و بجانب علو بالا برد و یکی از ملوک بنی امیه بفرمود تا آن غار را پرکاه
کردند و مردم بر در آن غار نشستند باد زور بران کاه آورد و آن مردم
عاجز شدند از نگاه داشتن و بجلس را معلوم نشد که آن کاه کدام جانب
رفت قسطلونه شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که
سقف آن قطرات آب بچکد و در صغیره جمع میشود اگر جمعی کثیر ازان
آب بخورند آب آن کم نشود و هم درین غار میتی است که تغیر در وی پیدا
نشده و معلوم نیست چه کس است قیصریه شهر عظیم است از بلاد روم
و در آنجا حمامی است که بلیناس حکیم جهت قیصر بنا کرده است و از عجایب
دنیاست بچراغ که در زیر حمام روشن کنند گرم میشود و بقرب آن
کوهی است که دران مار بسیار است طلسمی ساخته اند که ماران ازان کوه
بیرون نمی‌آیند ابرقه شهر بزرگیست در اندلس گویند در آنجا گندمی
حاصل میشود که یک خوشه آن بوزن پنجاه رطل میشود و گندمی حاصل

میشود که یک دانه از آن بوزن مساوی صد دانه است از گندم متعارف
صاحب صور اقالیم گفته است که انجا درخت زیتون است در کنیسه
هر سال در یک وقت معلوم گل بیرون می آرد و منعقد میشود و بزرگ میشود
و در روز دیگر سیاه رسیده میشود **مدینه نحاس** شهریست در بیابان
ولایت اندلس دور آن چهل فرسخ است و ارتفاع سور آن پانصد
ذراع بعضی گفته اند که ذو القرنین آنرا بنا کرده و صحیح است که سلیمان
علیهما السلام آنرا بنا کرده عبد الملک ابن مروان در زمان
حکومت خود موسی بن نصر که عامل بلاد مغرب بود از قبل او
نوشت که برو و احوال این مدینه را معلوم کن و او از قیروان
چهل و سه روز با لشکر خود سیر کرد تا باین مدینه رسید و مردم را فرستاد
تا بر دور این مدینه گشتند هیچ دری ندیدند پس متصل سور آن
بنای عالی ساخت و نردبانها بر هم ترتیب کرد و کسی را فرستاد
تا بر سر سور رفت پس در آن شهر نظر کرد و بخندید و خود را در آن شهر
انداخت و چند کس دیگر فرستادند هم باین طریق خود را در آن شهر

و در آخر کسی فرستادند و در ریسمانها ببستند و در میان او بستند و چون
بسر سور رسید و میل کرد که خود را در آن شهر اندازد ریسمان را بقوت
تمام بکشیدند تا آن شخص دو نیمه شد و از آن شهر اصوات هائله
معلوم شد که ساکنان این شهر جن اند و هر کس که بر بالای سور می آمد
او را از آن جانب میکشیدند پس بازگشتند و هیچ چیز معلوم نکردند
مراغه از بلاد آذربایجان است و شهر قدیم است انهار روان آنجا
بسیار دارد و بر تل بلندی که خارج آن شهر است رصد خواجه
نصیر بوده است باستعانت مؤید الدین عرضی و محیی الدین مغربی
و آنجا چشمه آبیست بغایت گرم که چون مریضان بآن آب غسل کنند
شفا یابند و چون آن آب از چشمه قدری دور شود سنگ شود
و آنجا کوهی است که از جبل نخجوان گویند و در آن چشمه شیرین آب است
که چون آرد بآن خمیر کنند بغایت خمیر آن نیک آید و از این آب
منعقد میشود سنگهای بزرگ و مردم در آینه آنرا بکار میبرند
قسطنطنیه از ولایت روم است بر ساحل دریا تا آن زمان

آنجا باران باشد بروجهی که نتوانند غله خود پاک کنند خوشه‌ها
در خانه می‌آورند و در درون خانه پاک می‌کنند **سبیه** از بلاد روم است
در آنجا نوعی از پوستین می‌باشند که شپش در آن پیدا نمی‌شود
و چون آنرا بپوشند از حال خود متغیر نشود **ملطیه** از بلاد روم است
در کوه آن چشمه آبست که چون حیوانات از آن بخورند متنفر شوند و چون
ساق اندک از آن چشمه برود سنگ محکم شود **یونان** موضعی بوده
در زمین روم قریب دریا و در آن بلاد قریه بسیار بوده و حالا از
تمام آب گرفته و از عجایب آن زمین آن بوده است که هر کس در آن
زمین چیزی یاد گرفته او را فراموش نمی‌شده و چنین گویند که چون
کشتی بآن موضع رسد هر کس از اصحاب کشتی که چیزی فراموش کرده
باشد او را بیاد آید و از آن موضع حکمای مشهور بسیار بوده‌اند والله اعلم
معرفت اقلیم ششم و آنچه بآن تعلق دارد مبدا آن مواضعی است
که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود و غایت درازی روز پانزده
ساعت و ربعی و طرف جنوبی آن دو هزار و نهصد و هشت فرسخ است

نصف فرسخ

نصف فرسخی و طرف شمالی آن دو هزار و هفتصد و یازده فرسخ
و خمس فرسخی و هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن هشتاد
و هشت فرسخ و ثلث فرسخی و مساحت سطح این اقلیم دویست و سی
هزار و سی و چهار فرسخ و ثلثان فرسخی است و مواضع مشهوره این
اقلیم را این وجه است **آپولده** شهری بزرگ است از بلاد فرنگ
و بناهای آن از سنگ است و بانی آن وصیت کرده که زنان در آن
شهر در نیایند و بنا بر آن وصیت زنان در آن شهر در نیایند
و آنجا زر سرخ و نقره بسیار باشد چنانچه جمیع اوانی ایشان از زر
یا از نقره باشد **آنشت** از بلاد فرنگ است و چون اهل آن متاعی
بخرند ثمن آن بر آن ننویسند پس چون کسی را آن متاع مناسب باشد
او را بر گیرد و ثمن آنرا بجای آن بگذارد و خود در دکان نشینند
و حارسی در دکان نگذارند **انطراجه** شهری عظیم است از بلاد فرنگ
آنجا هیزم نباشد مرغزاریست که چون در تابستان آب آن کم شود
از گل آن بر شکل طوق و قرصها زنند و در آفتاب خشک کنند و آنرا

عوض هیزم میسوزند و آن همه خاکستر شود و نمک از آن حاصل شود
باکویه شهریست نزدیک شیروان و در آن چشمه عظیمست از نفط
و حاصل آن هر سال مبلغ کلیست و از غرایبست که خاک آن حرارت
ندارد و چون مردم در صحرا جانوری صید کنند امعاء آنرا که مجوف
باشد بر پوست صید محکم کنند و آنرا در خاک دفن کنند و سر آن
امعاء را بیرون گذارند بعد یک لحظه مانند آن لحم از امعاء بیرون
آمدن گیرد پس چون رطوبت آن تمام شود گوشت را بیرون آورند
پخته شده باشد **بلاد تولج** قومی از ترک‌اند که ایشان را لحیه نیست
و سبلت هست و پادشاه ایشان همیشه علوی باشد از نسل یحیی بن زید
و مرتضی علی علیه السلام را بخدائی اعتقاد دارند پادشاهی که از نسل زید باشد
طویل اللحیه است و آنرا معجزه آن پادشاه دارند و در بلاد ایشان زر و گاو
نباشد و وحش بسیار بود **بلاد تاتار** طایفه عظیم‌اند از اتراک مشابه
سباع در سختی و بلا و خون ریختن و قصد حیوانات و نزد
ایشان حل و حرمت نیست و قصاب را بجای امیر شمرند ؛

بلاد تغز

بلاد تغزغز قومی از ترک‌اند و اسب را نقش بسیار کنند و جو و ارزن خورند
و چون قوس قزح ظاهر شود آن روز عید کنند آنجا سنگیست که آنرا
حجر الدم گویند چون بر صاحب رعاف یا غیر او بندند از وی باز
ایستد **بلاد چگل** قومی از ترک‌اند ایشان را پادشاه نباشد
و محارم خود را نکاح کنند و سهیل و جوزا و بنات النعش را عبادت
کنند و شعری یمانیه را رب الارباب گویند و در آن بلاد شیر
و گاو نباشد و سنگ پادزهر از آنجا آورند **بلاد ختا** قومی از ترک
اند اصحاب عقل و دانش و بر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب کنند
و آنجا سنگیست بغایت خوش بوی و چون از آنجا بیرون
برند بوی ندهد و آنجا کوهیست و در آن صنفی از مار است که هر کس
در آن نظر کند بمیرد و این ماران از آن کوه بموضعی دیگر نروند و صنفی
از سنگ است که چون صاحب حمی آنرا با خود دارد تب او زایل
شود و لیکن این نفع در آن بلاد باشد و بس **بلاد خرخیز** قومی از
ترک‌اند بغایت ظالم و میان ایشان زنا و قمار بسیار است

وبر زنان و بر دختران و بر خواهران قمار کنند و مادام که در مجلس قمار
باشند جایز است که فدا بدهند و باز بستانند و چون از مجلس برخیزند
اختیار از دست بیرون رود و آنجا نهریست که دران مار مانند چشم
هر حیوان که بران افتد بیهوش شود بلاد خرخیز قومی از ترک اند نماز
نکنند مذهب محبوب و دران کلامی موزون بخوانند بجای قرآن
و زحل و زهره را تعظیم کنند و مریخ را شوم شمرند و انجا سباع بسیار بوده
و در انجا نوعی از سنگ است که بشب چون چراغ درخشد بلاد خزر
جماعتی عظیم اند از اتراک مسکن ایشان خلف باب الابواب است
بعضی از ایشان سفید و در غایت جمال و بعضی گندم گون اند و ایشان زنا
فراخور خواهند یا دختر و ایشان چون از چهل بگذرد او را عزل کنند
و بکشند و گویند که عقل او ناقص شده تدبیر ملک نتواند کرد بلاد خلخ
قومی از ترک اند که در جنگ دلیرتر از سایر اتراک باشند و خواهر را
نکاح کنند و اگر کسی زنا کند زانی و مزنیه را هر دو بکشند و نزد ایشان
طلاق نباشد و مهر زنان تمام مال زوج بوده و یا او را تحویل نکاح

بکنند

کنند و اگر زن نکاح کند او را بکشند بلاد روس طایفه بسیارند
از اتراک و بلاد ایشان نزدیک بلاد صقالبه است و از اصناف
بنی آدم هیچ صنف از ایشان نجس تر نیست از نجاسات احتراز
نکنند و عادت ایشان است که چون کسی دزدی کند او را بر درختی
کشند و همچنان بگذارند تا بمیرد و از هم بریزد بلاد غز جمع بسیار اند
از اتراک و بناهای ایشان همه از سنگ و چوب و نی است
و در انجا صنفی از سنگ سفید است که چون آنرا با خود دارند
قولنج را نفع دهد و سنگی دیگر است که چون او را بر کارد و شمشیر مالند
در هیچ جا اثر نکند بلاد کیماک صنفی از اتراک اند که گوشت حیوان
ماده نخورند و انجا صنفی از عنب است که نصف آن بغایت سفید است
و نصف آن بغایت سیاه و نیز صنفی از سنگ است که چون در آب
اندازند باران آید و هر کس از مشایخ و سالکی بگذرد او را عبادت
کنند مگر آنکه معیوب باشد و دران بلاد کوهی است و در ان کوه
حفره ایست متعدد از یک شبر زیست و آن چشمه ایست که اگر لشکر بسیار

از آن آب خورند مقدار یک اصبع از آب آن کم نشود رومیه دار الملک
روم است شهریست بغایت بزرگ دور محیط آن سیزده فرسخ است
و در هر فرسخی سه دروازه است و دو سور محیط است بآن از سنگ رخام
و عرض سور نخستین ده ذراع است و ارتفاع آن شصت و دو ذراع و
مابین هر دو سور دویست ذراع است و نهری در مابین آن هر دو
سور است که بر تمام خانها دوران میکند و عرض آن نهر صد و سه
ذراع است و دو دروازه است از دروازهای آن که یکی را باب
الذهب گویند و دیگری را باب الملک و مسافت مابین این دو
دروازه چهار فرسخ است و در مابین این دو دروازه بازاریست
که اسطوانهای آن همه از مس است و سقف آن نیز از مس است
و در بالای آن بازار بازاری دیگر است و عمارات عالیه و کلیسا
قدیمه بسیار است از آن جمله کنیسه است که هزار و دویست اسطوانه
از مرمر دارد و هزار و دویست اسطوانه از نحاس اصفر ریخته اند
طول هر اسطوانه پنجاه ذراع و چهل در از زر سرخ و ابواب از عاج

و ابنوس بسیار است و صد و سی هزار زنجیر از زر سرخ آویخته
که قنادیل از آن معلق است و طول آن یک فرسخ است و همچنین عرض
آن و دیگر طلسمات و اشیای دیگر در آن شهر است که ذکر آن موجب
تطویل است اهل تواریخ گفته اند تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب
آن را تصدیق نکند سد یاجوج و ماجوج ایشان از اولاد یافث ابن
نوح علیه السلام اند و آن سد در مابین دو کوه عظیم است و مابین آن
صد فرسخ است و اساس آن چندان زمین فرو برده اند که باب رسیده
و آن را از سنگ و نحاس گداخته بر روی زمین آورده اند و بعد از آن
آن را از خشت آهنین بالا برده اند هر خشتی یک ذراع و نیم و ثخن آن
یک شبر و نحاس مذاب بجای طین استعمال کرده اند و ارتفاع آن
چندانست که با آن کوه برابر شده و آن مقدار معلوم نیست و دیگر در
وازه دارد و باب آن دو مصراع است هر مصراعی شصت ذراع و ارتفاع
آن هفتاد ذراع و ثخن آن پنج ذراع و عرض عتبه آن باب
بیست و پنج ذراع است الواثق بالله که از خلفای عباسیه بوده

جمعی مردم را فرستاده بوده بزمین مشرق تا آن سد را دیده اند
واحوال وصفات آن معلوم کرده اند و نزدیک بباب حصاریست
یک فرسخ در یک فرسخ که صناع آنجا مقام داشته اند و از بقیه جنسهای
آهن آنجا هست که زنگ گرفته و برهم متصل شده بحیث یک و آنجا
جمعی مقرر کرده اند که محافظت آن دروازه می کنند هر جمعه ده سوار
آنجا آیند و مطرقهای آهنین بدست بقوت تمام آن در را میکوبند و جمعی
از یاجوج و ماجوج که نزدیک آن دروازه آمده اند از این آواز میگریزند
شابران شهریست در نواحی باب الابواب و آنجا چاهی عمیق است
که آنرا چاه بیژن گویند و افراسیاب بیژن را که پادشاه فرس بوده در آن چاه
کرده بوده و سنگ عظیم بر سر آن چاه انداخته و رستم بر سبیل سرهنگی
آمده و آن سنگ را از سر چاه دور کرده و بیژن را بیرون آورده و
مملکت فرس را باز به بیژن قرار داده و بعد از آن افراسیاب دیگر آن را
متاصل ساخته و آن سنگ در حوالی آن چاه است هر کس می بیند
تعجب میکنند که رستم این سنگ را چون برگرفته شهرستان جی است

نزدیک بباب الابواب که انوشیروان آنرا عمارت کرده
و آنجا زمینی است بمقدار یک گز که شب و روز از آن زمین زبانها
ظاهر میشود و در شب آتش و چون چوب در آن زمین فرو برند
بسوزد و مسافران چون آنجا رسند حفره بکنند و دیگ در آن
حفره نهند و آب و گوشت و ابازیر در دیگ کنند و در اندک
زمانی پخته شود و گیاهی که آنرا خصیة الثعلب گویند آنجا باشد
و آن مثانه و خصیه است یکی تازه و یکی خشک آنچه خشک است
مضعف قوت باه است و آن که تازه است مقوی قوت باه است
شلوق شهریست در کنار بحر محیط و در درون شهر چشمهای
آب شیرین است و در آنجا طلاق در مذهب ایشان بدست زنان است
و آنجا نوعی از سرمه سازند که چون در چشم کشند سیاهی زایل نشود
و سبب زیادتی حسن شود فاراب ولایتیست نزدیک
بلاساغون و مسافت طول و عرض آن یکشبانه روز است
و دیهها در آن بسیار است و ابونصر محمد بن احمد بن طرخان

که مقدم حکمای اسلام است از آنجا بوده و همچنین اسماعیل بن حماد
الجوهری صاحب صحاح اللغة و خال او اسحق بن ابراهیم صاحب
دیوان الادب و هر دو از ائمه لغت عرب اند با وجود آنکه فاراب
از اقصی بلاد ترکست فرغانه ناحیتی است از ماوراء النهر و یک
بلاد ترک و در کوه آن عنب و جوز و سایر فواکه و ریاحین بسیار باشد
و معدن ذهب و فضه و نحاس و حدید و زیبق و فیروزه در آنجا هست
و آنجا کوهی است که سنگ آن چون هیزم میسوزد و در آن نواحی
چشمهای آبست که در تابستان یخ میشود و در زمستان در غایت
حرارت باشد قسطنطنیه از بلاد روم است شهر بزرگ و ارتفاع
سور آن بیست و یک ذراع است و منارهٔ آن از عجایب دنیاست
و آن از آهن و رصاص است چون باد عاصف باشد از جنوب
و شمال و مشرق و مغرب میل دهد و آنجا جهت معرفت ساعات
موضعی ساخته اند که دوازده باب دارد و هر یکی یک شبر و هر ساعت
و هر ساعت که از روز یا شب بگذرد دری باز شود و شخصی برون

آید و بر پا ایستد تا ساعت تمام شود و چون ساعت تمام شود
درون رود و در بسته شود و دری دیگر باز شود و شخصی دیگر بیرون آید
بر همین مثال و علما صاحب تحفة الغرائب گوید که در نهایت
خلیج قسطنطنیه قریه ایست و در آن خانه ایست از سنگ و در آن
خانه صورت مردان و زنان چون آدمی را عضوی درد کند در آن
خانه درآید و دست بر عضو آن صورت مالیده کند بعد از آن دست
بهمان عضو نهد درد زایل شود و قبر ابو ایوب انصاری آنجاست
در قبه و چون باران نیاید سقف آن قبه را باز کنند و بدعای باران
مشغول شوند باران پیدا شود کرفنه شهر بزرگ است از بلاد فرنج
آنجا صنف از مردم ساکن اند که یک نصف روی ایشان چون برف
سفید است و نصف دیگر لون آن سعد است مدینة النساء شهر است
بغایت بزرگ در جزیره بحر مغرب آنجا همه زنان باشند و حکم
مرد بر ایشان جاری نشود در سر اسب سواری کنند و جنگ محکم دارند
و غلامان مملوک دارند که چون شب درآید نزدیک سیده خود

پنهان و پس از صبح بیرون آید و چون فرزندی پیدا شود اگر پسر باشد
او را بکشند و اگر دختر باشد او را نگاه دارند **معرفت اقلیم ششم**
منقلوح مبدأ آن مواضعی است که عرض آنها چهل و هفت درجه و
ربعی باشد و نهار اطول آن پانزده ساعت و سه ربع و طرف
جنوبی آن دو هزار و هفتصد و یازده فرسخ و خمس فرسخی است و طرف
شمالی آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ و هر یک از طرف
شرقی و طرف غربی آن هشت فرسخ و نیم و ثلثان فرسخی و مساحت این
اقلیم صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و بیست و یک فرسخ و ثلثان
فرسخی است و درین اقلیم عمارت کمتر است و بعضی از آن مذکور میشود
باطن روم موضعی است از بلاد روم مردم آن برگزیده و مشفق و مهربان
باشند و چون کسی متهم شود بدزدی یا بکاری دیگر قدری آهن گرم
کنند بآتش و چیزی از انجیل بر آن خوانند و دو چوب فرو برند
و آن آهن را از آن برگرفته بر بالای آن دو چوب نهند و متهم دست
بشوید و آن آهن را برگیرد و سه خطوه آنرا ببرد و بیندازد دستش

از آنجا گرفته ببندند و کسی را موکل سازند تا آنرا باز نگشایند و در روز سوم
باز کنند اگر دست آبله شده باشد و از آن آب میرود مجرم باشد
و الا بیگناه باشد **جبنه** موضعی است از بلاد ترک آنجا کوهی
است بر قله کوه شبه خرگاهی از سنگ و در داخل خرگاه چشمه است
که از خرگاه بر کوه میریزد و از کوه بر زمین و آن بوی خوش دارد
بلغار شهری بزرگ است بر ساحل بحر مازطس و عمارات ایشان
از چوب صنوبر است و سور آن از چوب بلوط و سرما آنجا بسیار بود
و در زمستان و تابستان برف از زمین ایشان منقطع نشود و الا
نادر ابر بود و در بعضی تواریخ مذکور است که قومی که هود علیه السلام
ایمان آورده اند قرار نگرفتند و بزمین بلغار آمدند و در آن زمین
احیانا از عظام ایشان ظاهر میشود و در بعضی از سنه ماضیه آنجا
آدمی یافته اند مثل قبه و یک دندان که عرض آن دو شبر بود
و طول آن چهار شبر و از عجایب آنست که در نزدیک او موضعی که
از او بشوره بود گویند چون یکی از آن مردم در تابستان بلغار

درآید چندان سرما شود که زراعت ایشان از سرما تباه شود و آنجا
صنفی از مرغ است که نصف اعلا از منقار او تا شش ماه بجانب
یمین مایل بود و نصف دیگر شش ماه بجانب یسار مثل الف لام
و نزدیک اکل بر هم منطبق باشد گوشت آن نافع است سنگ گرده
و مثانه را و بیضه او چون بر برف یا یخ نهند آنرا بگدازد چون آتش
صقلاب ولایتی در اعالی جبال روم است و چنین گویند که روم و صقلب
و فرنج و ارمن برادران بوده اند ابناء یافث بن نوح علیه السلام
هر یک در بقعه ساکن شده اند و آن بقعه را بنام ایشان خوانند و زنا
پیش ایشان از اعظم جرایم است مرد و زنی که زنا کنند دست و پای
ایشان را به بندند و از تیر پاره پاره کنند و چون پسر کسی بالغ شود
پدر تیر و کمان باو دهد و گوید برو جهت خود کاری کن و او را از پیش خود
بیرون کند و او را بمنزله غریب و اجنبی دارد **معققه** شهر وسیع است
از بلاد صقالبه بر کنار دریاچه های لب بار دارد و لشکر بر آن
گذر نتوانند و جهت زنان آنجا لب بار بود و جهت مردان ازواج بود.

ح ل
معققه

هر گاه پسر متعدد باشد درویش شود و اگر متعدد باشد غنی گردد
واطرابرندی قلعه محکم است در زمین صقالبه آنجا چشمه ایست که آنرا
عین العسل گویند و طعم آن آب چون طعم عسل است چون قدری
برود طعم آن تغیر کند و اندک عفونتی پیدا کند بسبب عروق
اشجار که بر کنار آنست هر غله از بلاد روم است و در شرقی جهت
اصحاب کهف و رسیدن آن را ویران کرده است **معروف شمال خارج از اقالیم**
در جانب شمال اقالیم هفتگانه مبدا آن مواضعی است که عروض آنها
پنجاه درجه و ثلثی باشد و نهار اطول انها شانزده ساعت و ربعی و نهایت
آن مواضعی بود که عروض آنها شصت و شش درجه و نیم باشد و نهار
اطول آن بیست و چهار ساعت و طرف جنوبی آن دو هزار و
پانصد و پنجاه و سه فرسخ است و طرف شمالی آن هزار و پانصد و
هشتاد و دو فرسخ و هر یک از طرف شرقی و غربی آن سیصد و
پنجاه و نه فرسخ و سه ربع فرسخی است و مساحت سطح این قطعه هفتصد و
پنجاه هزار و سی و دو فرسخ و ربع فرسخی است و در این قطعه اندک عمارت است

صقع واق از بلاد قرم است و آن بر دامن کوهیست بر کنار بحر روم
و اهل آن شهر همه مسلمانند جزیره برطانیه در بحر محیط است بعضی
گفته اند که در بحریست که متصل بحر محیط است مسافت طول آن
جزیره هجده روزه است و مسافت عرض آن یازده روزه و آب
خوردنی ایشان آب باران است وراء بلاد بلغار صاحب صور الاقالیم
گفته است که میان آن و بلغار سه ماهه راه است اهل بلغار تجارت
آنجا روند و هر کس متاع خود در موضعی نهد و نشان کند و بگذارد
یکشب و چون روز دیگر بیاید در جوار متاع او عوض نهاده باشند اگر راضی
شود عوض برگیرد و الا متاع خود بردارد و بایع و مشتری یکدیگر را
نه بینند و درین قطعه از زمین مواضع است که در زمستان از شدت
سرما در حمامات مقام سازند والله اعلم معرفت ما بین آخر
عمارت و آخر ربع مسکون طرف جنوبی این قطعه چنانکه مذکور شد
هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و دور باقی این قطعه
هزار و چهل چهار فرسخ و چهار ربع فرسخی است چنانکه مذکور شد

هزار و پانصد

هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ است و دور باقی این قطعه هزار و
چهل و چهار فرسخ و چهار ربع فرسخی و مساحت سطح این قطعه چهارصد و
بیست و دو هزار و چهارصد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و اکثر
اهل هیات گفته اند که درین قطعه اصلا عمارت نیست و صاحب
صور الاقالیم گفته است که یورا شهریست نزدیک ظلمات و نهار
آن چهل شبانه روز است و این سخن اگر صحیح باشد باید که این شهر
درین قطعه باشد چنانچه بر واقف علم هیات مخفی نماند و بدانکه آنچه
از عجایب و غرایب درین نسخه مذکور شد از کتبی که در احوال
علما و فضلا نوشته اند نقل کرده شد والعهدة فی صحة ذالک وعهدتها
علیهم و مستبعد نبود که بعضی از بلاد که در اقلیمی نوشته شده بحسب الواقع
از اقلیمی دیگر باشد و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه غرض
بیان غرایب و عجایب است از هر اقلیم که باشد والله اعلم معرفت
مساحت اجرام ارضی چون اهل هیات مقادیر اجرام کواکب نسبت
با جرم ارض تعیین کرده اند مناسب چنان است که مقدار جرم ارض بیک

نوعی تعیین داشته باشد مقادیر کواکب معلوم کرده و سابق
گفتیم که مساحت سطح کره ارض اربعة امثال مساحت سطح دایره عظیمه آن
کره است و در علم هندسه مقرر شده است که چون ثلث نصف قطر
کره را در مساحت سطح آن کره ضرب کند مساحت جرم آن کره
حاصل شود پس ثلث نصف قطر ارض را در اربعة امثال مساحت
ربع مسکون ضرب کردیم حاصل شد سیصد و چهار هزار و سی و یک
تومان و نه هزار و صد و هشتاد و دو فرسخ و سدس عشر فرسخی و این
فرسخ مجسمه است و فرسخ مجسم عبارت از جسمی است که شش سطح
مربع بآن محیط باشد بشرط آنکه هر مربع از آن یک فرسخ سطحی باشد
و این جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی است و سابقا مذکور شد
که هر فرسخ خطی دوازده هزار ذراع است و مکعب آن اعنی یک فرسخ
مجسم صد و هفتاد و دو هزار و هشتصد و نه هزار تومان ذراع مجسم
باشد و استاد و صاحب ابوریحان بیرونی در بعضی از مصنفات
خود مبرهن ساخته است که یک مکعب ذراع از زر سرخ یعنی یک

ذراع

ذراع مجسم بوزن پانصد و چهل و چهار هزار و هشتصد و شصت و نه
مثقال است پس چون محاسب ماهر باشد و درین مباحث فکر نماید
معلوم تواند نمود که چه مقدار زر که مساوی کره ارض باشد چند مثقال
شود و مضمون آیه کریمه فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا
ولو افتدی به بر و ظاهر و منکشف گردد والله الموفق **مقاله**
دوم در معرفت مساحت افلاک و کواکب و ابعاد آن و متعلقات آن مقاصد این مقاله
هفت است اول معرفت ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم دوم
معرفت ثخن هر فلک سیم معرفت مساحت سطوح افلاک چهارم
معرفت مقدار یک درجه از دوایر عظام در هر فلکی پنجم معرفت
مقدار حرکت هر کوکبی در یک شبانه روز بر تقدیری که سریع السیر
باشد ششم معرفت اقطار کواکب هفتم معرفت ابعاد کواکب
هشتم معرفت اجرام کواکب اول **در معرفت ابعاد سطوح افلاک
از مرکز عالم** بدانکه هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزمین و آنرا سطح
محدب گویند و سطح محدب هر فلکی مساوی سطح مقعر فلکی دیگر است

که فوق اوست متصل باشد و چون بزعم حکما افلاک متصل یکدیگرند
و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب ارصاد ابعاد کواکب
از مرکز عالم معلوم کرده‌اند باجزائی که نصف قطر مایل قمر و نصف
قطر خارج مرکز باقی کواکب شصت جزو باشد و همچنین انصاف
اقطار کواکب برصد معلوم کرده‌اند هم بآن اجزا پس چون بعد
مرکز کوکب از مرکز عالم بوقتی که در ابعد ابعاد باشد از رصد معلوم
شود و مقدار نصف قطر کوکب برآن افزایند بعد سطح محدب
آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و در قمر بعد محدب سطح مایل از
مرکز عالم حاصل آید و بعد محدب سطح مقعر فلک عطارد بود
و چون بعد مرکز کوکب از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد
حاصل کنند و نصف قطر کوکب بران افزایند بعد سطح مقعر فلک
از مرکز عالم حاصل آید و بطلمیوس در مجسطی بعد نیرین را معلوم کرده است
باجزائی که نصف قطر ارض واحد باشد و متاخران باقی ابعاد را
نیز بآن اجزا معلوم کرده‌اند و چون هر بعدی باجزائی که نصف قطر

ارض

ارض واحد گیرند معلوم شود آن بعد بفراسخ نیز معلوم کرده باشیم
که آنرا در فراسخ نصف قطر ارض ضرب کنند تا فراسخ بعد مطلوب
حاصل آید و فراسخ نصف قطر ارض هزار و دویست و هشتاد و
سه فرسخ و خمس و ربع سدس فرسخی است پس میگوئیم که بعد مقعر
فلک قمر از مرکز عالم چهار تومان و هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ
و تسعه اعشار فرسخی است و بعد محدب فلک قمر از مرکز عالم یعنی
بعد مقعر فلک عطارد هشت تومان پنجهزار و هفتصد و سی و هفت
فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک عطارد از مرکز عالم بیست
و هفت تومان و پنجهزار و چهارصد و نود فرسخ و سدس فرسخی است
و بعد محدب فلک زهره از مرکز عالم صد و شصت و چهار تومان
نه هزار و ششصد و بیست و شش فرسخ و نصف فرسخی است و بعد محدب
فلک شمس از مرکز عالم دویست و دو تومان و هشت هزار و هفتصد و
پنجاه فرسخ و عشر فرسخی است و بعد محدب فلک مریخ از مرکز عالم ارو
چهار صد و هشتاد و هفت تومان و شش هزار و ششصد و هفده فرسخ

وربع فرسخی است وبعد محدب فلک مشتری از مرکز عالم
دو هزار و سیصد و نود و نه تومان و هشتصد و شصت و چهار
فرسخ است وبعد محدب فلک زحل از مرکز عالم سه هزار و سیصد و
پنجاه و دو تومان و دو هزار و هشتصد و هشتاد و هشت فرسخ و نصف
عشر فرسخی است وبعد محدب فلک ثوابت از مرکز عالم همان
بعد مقعر فلک اعظم است سه هزار و سیصد و پنجاه و سه تومان
و هشت هزار سطح هر فلک و چهار صد فرسخ و ربع فرسخی است
اما بعد محدب فلک اطلس نتوان بقواعد حسابیه معلوم کردن ممکن
نیست سطح هر فلک را معلوم کند والله الموفق معرفت مقدار یک درجه
از سطح از محیط عظیمه که بر سطح فلک مفروض شود طریق آن چنانست که فراسخ بعد
سطح هر فلک را از مرکز عالم در نسبت قطر بمحیط که ج ح کط ... ضرب
کند تا محیط دائره عظیمه مفروضه بر آن سطح حاصل آید پس محیط آن عظیمه
بر سیصد و شصت قسمت کند تا حصه یک درجه از فراسخ بر آن
آید و باین طریقه حصه هر یک از درجات سطوح افلاک حساب

کرده اراد

کرده اراده کردیم پس گوئیم که مقدار یک درجه از عظیمه مقعر فلک
قمر سیصد و شصت و شش فرسخ است و سدس فرسخی و مقدار
یک درجه از عظیمه محدب فلک قمر هزار و چهار صد و نود و شش
فرسخ و ثلث و نصف عشر فرسخی است و مقدار یک درجه از عظیمه
فلک عطارد چهار هزار و هشتصد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است
و مقدار یک درجه از محدب فلک زهره سی و دو هزار و دو
و هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر فرسخی است و مقدار یک درجه
از محدب فلک شمس سی و پنج هزار و چهار صد و شصت
فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک درجه فلک مریخ
دویست و پنجاه و هشت هزار و نهصد و هفده فرسخ و خمس
فرسخی است و مقدار یک درجه از محدب فلک مشتری چهار
صد و هیجده هزار و هشتصد و نود و چهار فرسخ و ربع فرسخ
و مقدار یک درجه از محدب فلک زحل بالغ و هشتاد و پنج
هزار و یکصد و چهل و یک فرسخ و عشر فرسخی است و مقدار یک درجه

از محدب فلک ثوابت پانصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و
پنجاه فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم
نیز همین مقدار والله اعلم معرفت مقادیر حرکات کواکب بفراسخ در هر
یک شبانه روز و معرفت آن بدان طریق است که مقدار حرکت هر کوکب
از شبانه روزی بدرجات و دقایق فلکی معلوم کنند و هر یک از
فراسخ مقدار یک درجه از عظیمه سطح آن فلک ضرب کنند حاصل
ضرب مقدار حرکت آن کوکب بود بفراسخ به نسبت با محیط عظیمه
آن سطح پس گوییم که چون قمر سریع السیر باشد در شبانه روزی
پانزده درجه سیر کند و عطارد چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
یکدرجه و پنجاه و چهار دقیقه سیر کند و آفتاب چون سریع السیر باشد
در شبانه روزی یکدرجه و دو دقیقه سیر کند و مریخ چون سریع السیر
باشد در شبانه روزی پنجاه دقیقه سیر کند و مشتری چون سریع السیر
باشد سیزده دقیقه سیر کند و زحل چون سریع السیر باشد در شبانه روزی
هشت دقیقه سیر کند و ثوابت در شبانه روزی هشت ثالثه

سیر کند و در مبحث مذکور معین شد که مقدار یک درجه از محیط عظیمه
محدب هر فلک بفراسخ پس چون فراسخ یکدرجه هر یک در
مقدار حرکت هر یک ضرب کنند مقدار حرکت آن کواکب در یک
شبانه روز بفراسخ معلوم شد و پس چون این کواکب سریع السیر باشند
در شبانه روز قمر شصت و دو هزار و چهار صد و چهل پنج فرسخ و
سه ربع فرسخی سیر کند و عطارد نه هزار و دویست و پانزده فرسخ
و سه ربع فرسخی و زهره چهل هزار و سیصد و پنجاه و دو فرسخ و ثلث
و ربع فرسخی و آفتاب سی و شش هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسخ
و دو خمس و ربع فرسخی و مریخ دویست چهارده هزار و نهصد و پنجاه
فرسخ و ربع فرسخی و مشتری نود هزار و هفتصد و شصت فرسخ و ربع
و سدس فرسخی و زحل هفتاد و هشت هزار و ده فرسخ و پنج سدس
فرسخی و ثوابت بیست یک فرسخ و ثلثان فرسخی پس از این تقریر
معلوم شد که اسرع کواکب بحسب واقع مریخ است پس مشتری
پس زحل پس زهره پس آفتاب پس قمر پس عطارد پس ثوابت

و بدانکه فلک اعظم در یک ساعت مقدار پانزده درجه حرکت
کند و مقدار یک درجه از مقعر فلک اعظم پانصد و هشتاد و پنج
هزار و سیصد و پنجاه فرسخ و ثلث فرسخ است پس در ساعتی فلک
اعظم هشتصد و هشتاد و هشت تومان و دویست و پنجاه و پنج
فرسخ سیر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و چهل و شش هزار و سیصد و
سی و هشت فرسخ سیر کند و این مقدار حرکت اجزای مقعر فلک اعظم است
ظاهر است که مقدار حرکت اجزای سطح محدب فلک از آن زیاده باشد

معرفت مقدار اقطار کواکب بفراسخ اقطار کواکب را بنسبت
قطر ارض گرفته اند و بطلمیوس در مجسطی نسبت قطر نیرین با قطر ارض
بیان کرده است و در عمل بطلمیوس مسامحه واقع است چنانچه در
شرح مجسطی بیان کرده ایم و متاخران بحساب دقیق آن نسبت
بیرون آورده اند و همچنین نسبت اقطار باقی کواکب با قطر ارض
معلوم کرده اند و فراسخ قطر ارض نیز معلوم شد پس فراسخ اقطار
کواکب معلوم و چون حساب متاخران ادق است پس در این مختصر

معرفت اقطار کواکب را مبنی بر حساب ایشان ساختیم و میگوییم که
قطر قمر هفتصد و سی و پنج فرسخ و نصف خمس فرسخ است و قطر
عطارد صد و نه فرسخ و قطر زهره نهصد و هشت فرسخ و ربع
فرسخی و قطر شمس هفده هزار و پانصد و بیست و چهار فرسخ و ثلث
و خمس فرسخی و قطر مریخ سه هزار و هفتصد و نود و شش فرسخ
و دو خمس و ثلث فرسخی و قطر مشتری چهارده هزار و ششصد فرسخ
و ثلث و ربع فرسخی و قطر زحل چهارده هزار چهارصد و چهل فرسخ
و سه عشر فرسخی اما کواکب ثوابت را شش مرتبه تعیین کرده اند
و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب هر قدر در عظم و صغر متفاوت
اند هر قدری را سه قسم ساخته اند اعظم و اوسط و اصغر پس جمیع
مراتب هجده باشد و قطر اعظم قدر اول پانزده هزار و چهارصد و
چهارصد و بیست و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخی است
و قطر اوسط قدر اول پانزده هزار و صد و پنجاه و شش فرسخ و نصف
فرسخی و قطر اصغر قدر اول چهارده هزار و ششصد و پنجاه چهار فرسخ

ونصف فرسخی و قطر اعظم قدر ثانی چهارده هزار و پانصد و
پنجاه و هشت فرسخ و ربع و خمس فرسخی و قطر اوسط قدر ثانی
چهارده هزار و دویست و هشت فرسخ و ربع فرسخی و قطر اصغر
قدر ثانی سیزده هزار و نهصد و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر
اعظم قدر ثالث سیزده هزار و پانصد و هشتاد و یک فرسخ و نصف و
خمس فرسخی و قطر اوسط قدر ثالث سیزده هزار و دویست و چهل
و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخی و قطر اصغر قدر ثالث
دوازده هزار و هشتصد و پنجاه و نه فرسخ و ثلثان و نصف عشر
فرسخی و قطر اعظم قدر رابع دوازده هزار و چهارصد و سی و پنج
فرسخ سه عشر فرسخی و قطر اوسط قدر رابع دوازده هزار و فرسخ
و نصف و دو خمس فرسخی و قطر اصغر و قدر رابع یازده هزار و
پانصد و چهل و چهار فرسخ و قطر اعظم قدر خامس یازده هزار و
سی و چهار فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر اوسط قدر خامس ده هزار و
چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و قطر اصغر قدر خامس نه هزار و نهصد و

سی و پنج و سه ربع فرسخی و قطر اعظم قدر سادس نه هزار و دویست و
نه فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر اوسط قدر سادس هشت هزار و
هفتصد و هشت فرسخ و نصف فرسخی و قطر اصغر قدر سادس
هفت هزار و هفتصد فرسخ است بتقریب والله اعلم **معرفت مقادیر**
اجرام کواکب اجرام کواکب را بفراسخ مساحت نموده اند
بلکه نسبت آنها با جرم ارضی اعتبار کرده اند و مقیاس و مقادیر آنها را
جرم ارض ساخته اند و جرم ارض بفراسخ معلوم شد پس اجرام کواکب
بفراسخ نیز معلوم توان کرد و چون نسبت آنها با جرم ارض معلوم باشد
و اقلیدس در کتاب اصول مبرهن ساخته است که نسبت مکعب
قطر کره با مکعب قطر کره دیگر چون نسبت جرم کره اولی باشد با جرم
کره ثانیه و چون مقادیر انصاف اقطار کواکب با جزائی که نصف
قطر ارض واحد گیرند معلوم است و نسبت اضعاف چون نسبت
انصاف است پس مقادیر اقطار کواکب با جزائی که قطر ارض
واحد گیرند نیز معلوم شود پس بنابر آنچه اقلیدس بیان کرده

چون مکعب قطر ارض واحد است مکعب قطر هر کوکب بمان
مقدار جرم آن کوکب باشد بنسبت با جرم کره ارض و با معلومات
اقطار کواکب باجزائی که قطر ارض واحد باشد حاصل کردیم و آن
مقادیر اجرام کواکب است باجزائی که جرم ارض واحد باشد پس معلوم
که قمر و عطارد و زهره هر سه از جرم ارض اصغر اند چه جرم ارض چهل و
دو مثل و سدس مثل جرم قمر است و دوازده هزار و هفتصد و شصت
و نه مثل جرم عطارد و هجده مثل و ثلثان مثل جرم زهره اما اجرام
باقی کواکب همه از جرم ارض اعظم اند چه جرم آفتاب سیصد و شصت
و شش بار مثل جرم ارض است و جرم مریخ سه مثل و ثلث مثل
جرم ارض است و جرم مشتری صد و نود و دو مثل جرم ارض و ثلث
مثل اوست و جرم اعظم قدر اول و لب و صب و دو مثل و
سه عشر مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر اول و لیب و دو
مثل و نصف جرم ارض است و جرم اصغر قدر اول صد و نود و هشت
مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثانی صد و هشتاد و

هفت مثل و خمس مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر ثانی صد و هفتاد و
پنج مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و
سه و اربعه اخماس مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثالث
صد و پنجاه و دو مثل و عشر مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر ثالث
صد و چهل و دو و خمس مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثالث صد و
بیست و هشت مثل و نصف خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر
رابع صد و هفده مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر رابع صد و پنج
مثل و سه عشر مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر رابع نود و سه
مثل و سه خمس مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر خامس هشتاد و یک
مثل و تسعه اعشار مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر خامس هفتاد مثل و
خمس مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر خامس پنجاه و هشت مثل و نصف
مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر سادس چهل و شش مثل و اربعه
اخماس مثل جرم ارض است و جرم اوسط قدر سادس سی و پنج مثل
و عشر مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر سادس بیست و سه مثل

و دو خمس مثل جرم ارض است و این کواکب ثوابت مرصوده است
و اند ثوابت بعضی کواکب هست که آنها اصغر اند از اصغر قدر سادس
لیکن مرصوده نشده مقدار آن معلوم نیست پس اعظم کواکب مرصوده
آفتاب است پس کواکب اعظم قدر اول پس اوسط قدر اول پس اصغر
قدر اول پس مشتری پس اعظم قدر ثانی پس زحل پس اوسط قدر ثانی
پس اصغر قدر ثانی و همچنین بر ترتیب اقدار تا اصغر قدر سادس
پس مریخ زهره پس قمر و اصغر همه کواکب عطارد است و در مقادیر
ابعاد و اجرام اهل هیئات اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف
سبب مساهله است که در حساب واقع شده و آنچه مختار محققین است
این است که درین رساله آورده شده است **خاتمه از مقاصد** در علم فروع
و این چند مسئله است که تحقیق آن کما ینبغی موقوف بر علم هیئات است
مناسب نمود الحاق آن باین رساله که غرض اصلی از آن معرفت
اعلی مطالب اصول دین است **اول معرفت اول وقت نماز پیشین** بدانکه
دایره نصف النهار دایره ایست که بر دو قطب معدل النهار و دو نقطه

سمت راس و سمت قدم گذرد و در هر روز آفتاب یک نوبت
در فوق الارض باین دایره رسد و آن در نیمروز بود و چون آفتاب
ازین دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدای وقت
نماز پیشین بود و معرفت زمان نصف النهار باین طریق است
که در زمین هموار پیش از نیم روز چوبی بزمین فرو برند راست چنانچه
بهیچ جانب مایل نباشد و ملاحظه راس ظل آن چوب کنند مادام
که ظل متناقص باشد آفتاب بنصف النهار نرسیده باشد و چون ظل
متزاید شود آفتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتداء
زیادت شدن ظل اول وقت پیشین بود اما اگر به تحقیق خواهند
که معلوم شود زمین را هموار کنند چنانکه اگر آب بروی ریزند
از هیچ جانب سیلان نکنند و دایره در آن زمین بکشند و بر آن
دایره مقیاس صنوبری شکل کنند بوجهی که چون بر سر آن مقیاس
تا محیط آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشد و ظاهر است
که در اوایل روز راس ظل مقیاس خارج دایره بود پس مترصد باشند

تا وقتی که راس ظل محیط دایره رسد پس دایره محل ظل را نشان کنند
و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشند تا چون راس ظل محیط دایره
رسد موضع ظل را از محیط نشان کنند و قوسی که ما بین این دو نشان
بود تنصیف کنند و از منتصف خطی بمرکز کشند و آن خط را بیرون
برند تا محیط را قطع کند آن خط نصف النهار بود و از مرکز دایره
خطی بر خط نصف النهار عمود زنند آن خط مشرق و مغرب بود
و بین دو خط دایره مذکوره بچهار قسم متساوی شود و آن را دایره
هندیه گویند پس در هر روز که خواهند ملاحظه کنند که سایه مقیاس
در چه وقت از نصف النهار بجانب مشرق میل کند چون میل کند
بجانب مشرق آن وقت اول نماز پیشین بود والله اعلم و در معرفت

سمت قبله بلده هرات سمت قبله عبارت از نقطه است از محیط دایره
افق که چون کسی بر محاذات آن نقطه ایستد مواجه کعبه باشد و خطی که
واصل شود میان نقطه و قدم مصلی آن خط سمت قبله بود و آن
بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و غرض درین مقام تحقیق سمت

سمت قبله هرات است الله تعالی فی کل والبهاء و متولی امرها
عن الآفات والبلیات پس گوئیم که چون دایره هندی بخط
نصف النهار و خط مشرق و مغرب بچهار قسم متساوی شود
ربع غربی و جنوبی را از محیط به پانزده قسم متساوی کنند
و ابتدا از خط مشرق و مغرب کنند شش هم از آن اقسام بشمرند
از آنجا که رسد خطی بمرکز دایره کشند آن خط سمت قبله هرات بوده
و اما جهت توضیح دایره هندی را ایراد کردیم با خط سمت قبله و صورت
آن این است و نوعی دیگر که
احتیاج بدایره هندی نباشد
میگوئیم که در هر روزی لا محاله
در بلاد هرات آفتاب بعد از
نصف النهار بدایره عظیمه رسد که بسمت راس و سمت مرحل ظل و مخرج
ظل راس هرات گذرد و در آن وقت ظل مقیاس بمحاذات
قبله گذشته پس چون پشت بر مصلی در آن وقت بر سمت ظل مقیاس

بالیسد و در بلده هرات و نواحی آن مساحت که باشد و مدار که
محیط عظیمه که بران سطح مفروض شود حاصل آید بفراسخ باز همان
فراسخ بعد از ان سطح را از مرکز عالم در نصف فراسخ محیط عظیمه
مذکوره ضرب کنند حاصل مساحت سطح دایره عظیمه مذکوره بود
و این ربع مساحت سطح مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور شد
پس اربعه امثال سطح عظیمه مذکوره مساحت مستدیر بود و ما سطوح
افلاک را بدین طریقه مساحت کردیم و اینجا ایراد کردیم و مساحت
این سطوح مسطح است یعنی سطح مستوی مربع که هر ضلع
او یک فرسخ خطی است و سطح ممسوح هر چند مستدیر است و مقیاس
مساحت سطح مستوی لیکن بزبان هندسی قائم است بر آنکه این
سطوح مستویه که از حساب مساحت بر وجه مذکور حاصل میشود مساوی
این سطح مستدیر است و بنا بر ضابطه مذکوره سطوح افلاک را مساحت
کردیم حاصل شد مساحت آنها برین وجه که مذکور میشود مساحت
سطح مقعر فلک قمر دو هزار و دو لک و یازده هزار و هفتصد و چهل

و تومان

تومان و شش هزار و نهصد و چهل و چهار فرسخ و چهار خمس فرسخی است
و سطح محدب فلک قمر نه هزار و دویست و سی و هشت هزار و
دویست و سی و هشت تومان و هشت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ و ربع
فرسخی است و سطح محدب فلک عطارد نود و پنج هزار هزار و سیصد و
هفتاد و دو هزار و دویست و پنجاه و شش تومان و شش هزار و هفتصد و
سی و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح محدب فلک زهره چهار هزار
هزار و هزار و نود و نه هزار هزار و صد و سی هزار و ششصد و هشت
تومان و هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ و پنج سدس
فرسخی است و سطح محدب فلک شمس پنج هزار هزار و صد و هفتاد و
شش هزار هزار و ششصد و ده هزار و هشتاد و سه تومان و هشت
هزار و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب
فلک مریخ دویست و هفتاد هزار هزار و چهار صد و پنجاه هزار
و پانصد و شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک تومان و شش هزار و
هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب فلک

مشتری هفتصد و بیست و سه هزار هزار هزار و ششصد و هشتاد و پنج
هزار هزار و نهصد و هشتاد و شش هزار و صد و چهل و دو تومان و
دو لبت و دوازده فرسخ است و سطح محدب فلک زحل هزار هزار
هزار هزار و چهار صد و دوازده هزار هزار هزار و صد و پنجاه و هشت
هزار هزار و پانصد و شصت و شش هزار و پانصد و هفت تومان و
شش هزار و صد و هشتاد و نه فرسخ است و سطح محدب فلک ثوابت
هزار هزار هزار و چهار صد و سیزده هزار هزار هزار و چهار صد و
هشتاد و دو هزار هزار و نهصد و پنجاه و هشت و بیست و هشت تومان
و صد و هشت فرسخ و خمس فرسخی است و سطح مقعر فلک اعظم همین
مقدار است و همچنان سطح مقعر هر فلکی مساوی سطح محدب فلکی است که تحت اوست
و چون فراسخ سطوح افلاک معلوم شد و سابقاً معلوم شده است که هر یک فرسخ
سطحی چهل هزار جریب است پس حساب کامل

اگر ملاحظه بر یک طرف آن دال است آنرا عین الثور و دبران
نیز گویند چون آفتاب بچهارم درجه قوس رسد در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و کوکبی دیگر است روشن که با ثریا طلوع میکند
از جانب شمال و آنرا عیوق گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه قوس
رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و صورت جوزا مشهور است
و سه کوکب است بر استقامت یکدیگر بر وسط جوزا آنها را منطقة الجوزا
گویند چون آفتاب به بیست یکم درجه قوس رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء باشد شعری یمانی کوکبی است در غایت بزرگی و روشنی
در عقب جوزا چون آفتاب بششم درجه جدی رسد در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و در شمال شعری یمانی کوکب روشن است و در روشنی

کمتر از شعری یمانیست آنرا شعری شامی گویند چون آفتاب هیژدهم
درجه جدی رسد در نصف اللیل در وسط السماء بود و بر صورت سرطان
کوکب سحابیست که شبیه بقطعه ابرست آنرا نثره گویند چون
آفتاب در اول درجه دلو بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و در جنوب شعری یمانی بر عقب او بمقداری کوکبی روشن است
که در حوالی آن هیچ کوکب روشن نیست آنرا فرد الشجاع گویند
چون آفتاب بچهارم درجه دلو رسد در نصف اللیل بر وسط السماء بود
واز کوکب صورت اسد چند کوکبست بر خطی معوج یک کوکب
ازان روشن ترست و بر سرخ بر طرف جنوبی آن خط آنرا قلب الاسد
گویند چون آفتاب در بیست و سیم درجه دلو بود در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و از عقب این کوکب دیگرست هم از کواکب صورت
اسد و آن دو کوکب را زبره گویند و یکی روشن ترست آنرا
ظهر الاسد گویند چون آفتاب در یازدهم درجه حوت بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از عقب ظهر الاسد

یک کوکبیست روشن تنها که در حوالی آن کوکبی ازان روشن‌تر
نیست آنرا صرفه گویند چون آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال صرفه مؤخر از کوکبی چند
متقارب شبیه بثریاست آنرا ضفیره گویند چون آفتاب در اول
حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السماء باشد و از جمله کواکب سنبله
کوکب روشن ترست و تنها که چون قمر باول طریقه محترقه در
محاذات آن باشد آنرا سماک اعزل گویند چون آفتاب در
هیجدهم درجه حمل باشد در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال
آن کوکبیست روشن مایل بسرخی و مقدم بران کوکبی روشن‌تر آن
کمترست آن کوکب روشن را سماک رامح گویند چون آفتاب در درجه
دوم ثور بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود و از کواکب میزان
دو کوکبست که آنها را دو کفه میزان گویند آن کوکب جنوبی
چون آفتاب در دوم درجه ثور بود در نصف اللیل بر وسط السماء
بود و در جانب شمال در محاذات برج میزان کوکبی چند بر صورت

دایره ناتمام آنرا فکه و آن کواکب یکی روشن تر است آنرا نیر الفکه
گویند چون آفتاب به بیست و دوم درجه ثور رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و ستارگان عقرب مشهورند و از آن جمله کوکبی است سرخ و
روشن آنرا قلب العقرب چون آفتاب به سیم درجه جوزا رسد
در نصف اللیل بر وسط السماء باشد و در جنوب صورت عقرب کوکبی است از صور
آنرا راس المجامر گویند بچهارم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بر وسط
السماء بود و بر دم صورت عقرب دو کوکب متقارب اند شبیه کوکب
سحابی آنرا شوله گویند چون آفتاب به بیست و دوم درجه جوزا رسد
در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در جانب شمال کوکب زرونک
باور بشکل مثلث صغیر متساوی الاضلاع است آنرا نسر واقع
گویند چون آفتاب در پنجم درجه سرطان بود در نصف اللیل
بر وسط السماء بود و در جنوب این کوکب کوکبی روشن دیگر است
که با دو کوکب از دو جانب او بر خط مستقیم اند آنرا نسر طایر گویند
چون آفتاب در سیم درجه سرطان بود در نصف اللیل بر وسط السماء

بود و در عقرب آنها صفی از کواکب مجره عرض مجره را قطع کرده
و از عقب این کواکب یک کوکب روشن است آنرا ردف
گویند چون آفتاب در چهارم درجه اسد بود در نصف اللیل بر وسط
السماء بوده و بر ذنب صورت جدی کوکبی است روشن چون
آفتاب در بیست و یکم درجه اسد بود در نصف اللیل بر وسط السماء بود
و در محاذات برج دلو چهار کوکب اند روشن بر صورت مربع آ
آن دو کوکب مقدم را فرغ الدلو المقدم گویند چون آفتاب در دوم
درجه سنبله باشد آن دو کوکب در نصف اللیل بر وسط السماء بود و آن
دو کوکب مؤخر را فرغ الدلو المؤخر گویند چون آفتاب در بیست و ششم
درجه سنبله رسد در نصف اللیل بر وسط السماء باشد و در حمل صورت
حمل کوکبی چند بر شکل اهلیلجی از آن جمله یک کوکب سرخ و روشن است
آنرا رشا گویند چون آفتاب بسیزدهم درجه میزان رسد در نصف
اللیل بر وسط السماء بود و بر راس حمل دو کوکب است آنرا شرطان
گویند چون آفتاب به بیست و پنجم درجه میزان رسد در نصف اللیل

بر وسط السما باشد و در شمال ثریا کوکب روشن است انرا راس الغول
گویند چون آفتاب پانزدهم درجه عقرب رسد در نصف اللیل بر وسط
السما بود اعتبار در معرفت نصف اللیل بر حساب تخمین در تمام
ایام سال کافی است **چهارم معرفت وقت دعا** چون دعا بحکم حدیث
حضرت نبوی علی قائله اشرف الصلوات واکرم التحیات مغز عبادت
و اصل است پس اختیار وقتی که دران وقت دعا بشرف اجابت
مقرون گردد لازم است و اولی بود حکما گفته اند که در وقت دعا
اگر برای آخرت باشد قمر با حوت ناظر بزهره و اگر برای دنیا و طلب مال
باشد باید که قمر یا در ثور یا میزان بود ناظر مشتری و این بتجارب
بسیار بصحت رسیده و بجهت طلب جاه قمر در اسد و آفتاب در حمل
یا قمر در حمل باشد و آفتاب در اسد و گفته اند که اگر مشتری در سرطان
یا قوس یا حوت بود و قمر در ثور یا میزان متصل بمشتری دعای
الحال مستجاب شود و بجهت اعمال سلطانی و وزارت باید که قمر در
سرطان و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان بود و قمر در ثور

بشرطی که ناظر باشند یکدیگر و شرط اعظم درین باب ملاحظه کف الخضیب است
که یکی از ثوابت است از قدر سیم و از کواکب ذات الکرسی است
که از صور شمالی است و چون دو کوکب فرع الدلو المؤخر بنصف النهار
رسد کواکب الکرسی در شمال نیز بنصف النهار باشند و از کواکب
مشهوره آن صورت یک کوکب در مشرق آید کف الخضیب است پس
چون قمر در عطارد مقارن کف الخضیب شود هر دعائی که در آن
وقت کنند مستجاب شود و بجهت توانگری و شجاعت باید که آفتاب
مقارن او باشد و بجهت ظفر بر ظالمان   باید که مشتری
مقارن او باشد و بجهت طلب مال باید که زهره مقارن او باشد
و باید که زحل و مریخ مقارن او نباشند و اگر اجتماع شمس و قمر
در درجه تقویم کف الخضیب واقع شود در آن وقت آنچه کنند دعا مستجاب
و صاحب تحفه نور الله مرقده فرموده است که چون کوکب کف
الخضیب بدایره نصف النهار رسد فوق الارض در آن وقت دعا
مستجاب شود از همه کس مگر که امر مخالف شریعت باشد که دعا مستجاب

نشود و در اول سال هشتصد و هفتاد و دوم یزدجردی بمحاسبه
زیج خاقانی کوکب کف الخضیب در دقیقهٔ چهل و دوم از درجهٔ بیست
نهم حمل بوده و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات از تاریخ مذکور از بعد دخول
آفتاب بسیزدهم درجهٔ جدی تا وصول آن بدوازدهم درجهٔ سرطان
رسیدن این کوکب بنصف النهار فوق الارض در روز بوده و در
نصف دیگر در شب و ما جدولی استخراج کردیم در تاریخ مذکور که از این
وقت وصول آن کوکب بنصف النهار معلوم گردد بساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب و چون ثوابت بهر
هفتاد سال یک درجه حرکت میکنند چون هفتاد سال از تاریخ مذکور
بگذرد این جدول را تجدید استخراج کنند و طریق استخراج این جدول
چنان است که تفاضل میان مطالع مرکز کوکب کف الخضیب و مطالع استوائی
تقویم آفتاب بنصف النهار بگیرند و آن تفاضل را به پانزده قسمت کنند
خارج قسمت تمت الکتاب بعون الله

بحسن توفیقه علی یده احقر العباد محمد تقی فرخی
۱۲۰۶
فی دار السلطنه قزوین

دوازده مقام و بیست و چهار شعبه
نوروز عرب از حسینی و رهاوی از بلندی

رهاوی شد مقام و شعبه وی ٭ تو نوروز عجم دان و عرب هم ٭ حسینی شد مقام وی
زوی آمد دوگاه و هم محیّر ٭ تو هر که در مقام راست خوانی ٭ مبرقع پنجگاه از وی
مقام آمد حجاز اندر عبارت ٭ زوی آمد حصار و هم رکب ٭ بزرگ آمد مقام وی
همایون و نهفت از وی همی دان ٭ ازان کوچک مقام دیگر آمد ٭ که هم رک پایه از وی
عراق آمد مقام مطرب خوب ٭ زوی روی عراق و انتقال ٭ چه اصفهان مقام وی
تو فیروزه و قشلور زوی ٭ نوا آمد مقام مست ٭ زوی نوروز خارا
مقام نوا که عشاق خسرد ٭ زوی هم زاول ٭ چه زنگوله مقام
زوال حجاز که سبلدن ٭ مقام بوسلیک از دوگاهی ٭ زوی عشیران
شش آوازه و سلمک از حسینی اصفهان از بلندی زنگوله ... دو با ...
بود سلمک بلی آوازه ای ٭ ز اصفهان و زنگوله ... ٭ دگر گردانیه ای ...
ز عشاق آمد و از راست ... ٭ اگر نوروز خواهی ... ٭ بجو از بوسلیک و از حسینی
اگر خواهی که گشت مهره ... ٭ بیابی از حجاز و از نوا ... ٭ بماند مرکب ...

بدید از کوچک بهم از عراق * اگر شهنازی بجوئی ای سماوی * بجوئید از بزرک و از رهاوی

نغمه‌ها از دوازده برج * حل امو بو هر که بدید آن * رهاوی را ز ششم نغمه خوانی

ز ششم نغمه آمد زنگوله باز * که دارد او ز بوسلیک آواز * بجو را اگر بندی حجه

ز نه نغمه زوی آمد درست * حسینی را ز ششم نغمه بندار * که از سرطان عجک آمد درار

رسد هر که او از ره نوی * ز ششم نغمه اش دان از عشاق * شده تا سنبله در خرج پیدا

ز نه نغمه شود کوچک هویدا * ز ششم نغمه آمد راست بیرون * نه کم آمد ز میزان نه افزون

بعقرب زهره چون آید و اصل * حجاز آمد ز ششم نغمه حاصل * عراق آمد ز نه نغمه عیان

ز قوس آمد برون چون تیر سیارات * بجدی کرباشی اید ازکی * ز ششم نغمه دان بوسلیک

ببوی دلو اگر جوئی ز نوبار * ز ششم نغمه نوا دان تو نوا را * ز نه نغمه صفاهان ز آن

کسی کو جوی راز از ما بجوید * در بیان اصول مختلفه * کوید عدد اصول

هفده بحر اساسی چون آواز * بحری که قبول کرس آمد * از بحر مدان مخمس آمد

بحری که قبول در ضرب * آن بحر مدان که ترک ضرب نشت * زین جمله حرب ای برادر

بحری دیگر بود دو یک باره * یک بحر دو کرد زین میانه * دور آمده بحر سکرا

چون مطرب اگر راه بوم * من دایره ثقیل گویم * آن مطرب خوش نواز نشانم

دایره

در دایره خفیف آمد * بحری که بسوی شرق و غرب * آن بحر مدان که مار کرب

بحری که گذشت در دل دنیا * از روی یقین مدان اقبال * آن دایره که مبارک

معلوم کسی به ضرب چون نیست * آن دایره که بت عشر * ضرب الفتح آمد ای

چون فاخته ضرب سیاله * بایدکه بصید زمان سرانه * ای نغمه سرای بوم

نمای بس نورای جنبر * دایره دیگر از حجوله * سمی ز ثقیل بار گوی

زین جمله مدان که هست نشر * این دایره که بت اوفر * ز آن مطرب خوش نواز خوشم

تا بحر ج باد گویم * نقشی ز ربل ازنامم * زنگ ارزدل مسمع زوام

چون مطرب عجم بداند از صد * این دایره که مت اصد

رهاو	حسینی	راست
نوروز عرب و نوروز عجم	دوگاه، محیّر	مرتع، نگاره
حجاز	بزرک	کوچک
سه‌گاه، حصار	[illegible]	رکب، بیات
عراق	اصفهانک	نوا
روی، مغلوب	نیرزو، نیشابورک	[illegible]، ماهور
عشاق	زنگوله	بوسلیک
[illegible]، اوج	چارگاه، عزال	غزال و، صبا



حرف الالف

حرف الباء



حرف الياء